

قیوم الزمان از جہان بفراد چنان رضی اللہ عنہ

صاحب برکات میان سفر احمدی نویسنده کہ روزی این حقیر ملی پروبال حاضر
القدرت بودم و بمالیدن پائی مبارک مشغول عنایات بسیار در ماہ خود مشاہدہ
نمودم القصہ چون ارادہ سفر دکن داشتم بہ خاطر گذشتہ کہ دولت قدم بوسی بعد از انظار
این سفر ہم بہ موجب بشارت عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان میسر خواہند
یائہ جانب غیر نگاہ کردم آلودہ کردہ بہ بندہ فرمودند کہ عارف سر مبع السیر شینہ ابو سعید

ابوالخیر سے فرماید قطعاً

بجواب

روز صبح وجود ما بجز شام نماند

در عالم ما بجز نام نماند

بجز حیث ز نرد ما بجز دوام نماند

مرغیکہ فتادہ بود در و ام وجود

فقیر این رباعی معلوم کرد کہ اشارت بقرب ارتحال خویش می فرمائند چہ غالب وضع
شریف بر اظہار اسرار بہ طریق رمز و اشارہ بود و نیز موعی الیہ مذکور نوشتہ کہ مرتبہ
اول کہ وزیر خان فوجدار و ارالارشا و حضرت سر مندر اجنگ با کفار نگو سار نامک
پرستان بد کردار افتاد و اغیہ جہاد در خاطر مبارک داشتند اما آنچہ از انجا کہ غلبہ آزار
با کبر سن مجتمع بوخیر اندیشان تجویز آمدن ایشان نہ نمودند اتفاقاً کہ در شبی کہ کارسانی
از ظرفین بود و تیر و تفنگ دہن موت کشودہ بودند خدمت ایشان جانب آن قریہ
جہت تحقیق مقدمہ متوجہ بودند و بہ قصد بول برخاستند فی الفور پائی مبارک ایشان
بلغزید وزیر افتادند چون خدمت برداشتہ آوردند زخمی قریب بسریں مثل زخم تیر یافتند
معلوم شد کہ در آن مجموعہ طہسیر بقیہ استمداد حضور فرمودہ بودند از ان جا مجروح شدند
چہ این مقدمہ چون بعرض ہم رسید یعنی آن نہ فرمودند و در ان مرتبہ فتح مسلمانان
با وجود غلبہ کفار با استمداد آن قبلہ عارفان درست داد و از ان زخم شش ما بد شدت تصدیق

آزار کشیده بر شهادت و اصل حق شدند ازان پس بر اهل شهر شکل جمعیت صورت نمیست
 بلکه جمعیت ازاہل عالم رخت بستہ یکی از علامات ظهور قتل و اختلالات کہ در بلدان
 ہند واقعہ شدہ رحلت ایشان بودہ و در شروع قتنہ ثانیہ کہ اشد و دیر پا بودہ ازیں عالم
 رخت بستند و **فات ایشان** روز جمعہ نهم شہر ربیع الثانی سنہ ہزار و صد و صد و صد
 و دو ہجری و مدت عمر مبارک ایشان حضور حق بچہ

در حضور حق چو روش باریافت	سال تاریخش حضور حق مثال
---------------------------	-------------------------

یک کم نمود سلل و قبیل ہفتم یا ہشتم شہر مذکور کہ مولد ایشان است و در این اختلاف
 نیز اتبیل سنت میدست کہ چہ ایشان در ہر امور و نوع بہ سنت بودند کہ در روز رحلت
 جناب نبوی بہ نیز اختلاف است وقت نماز عصر این واقعہ روند اورشا رلہ و
 اِنَّا لِلّٰہِ رَاجِعُونَ تواریخ ایشانرا مخلصان و فرزندان عالی شان بسیار جمع نمودہ اند
 ازان ہا چیزی ثبت می نماید **منہا** آن آیت **یستند** بود **منہا** فضل بہر بی
منہا خواجہ نقشبند **منہا** و سہ چہ گلدستہ **قیومیت** بود **منہا** آہ
 یارب ایام عالم رفت **منہا** فرزند محبوب مجتہد و الف ثانی **منہا** افسوس و دنیا
 رفتہ **قیوم** **منہا** نو بادہستان اصالت بودہ **منہا** آن اعظم اولیا بود **منہا**
 اوفیض باری بود **منہا** یکی از علمای راخین بود **منہا** چہ وارث مرسلین
 بودہ **منہا** آہ چہ آیت ایزد رفت **منہا** آہ چہ حجت ایزد رفت **منہا** قیوم
 معصوم رفت و این ابیات در تاریخ ایشان تصور کردہ فقیر است ابیات

زین جهان تارفت قیوم الزمان	صہبغۃ اللہ جتھے پروردگار
در قوامی عالم آمد شکست	تقد قلب وقت زو ویدے عیال
بود و آتش شغشہ مرآت حق بہ	بود و غوث و قطب این ثانی ہزار
یعنی از لطف اللہ لہ یزل	

منہا چہ چہ
 منہا چہ چہ
 منہا چہ چہ

چون مجدّد صاحب تجدید بود
چون شہ کنگان بالطاقب اللہ
واقف شریع نبی درہم عمل
سید دوران امام وقت خویش
در مقامات ولایت ہر چہ بود
در کمالات نبوت نیز یافت
کرد عالم را منور از فیوض
از لباس تن مجرّد گشت یافت

عروۃ الوثقی بدو معصوم و
در ربودہ گوئی ز اخوان صفار
عارف حق خواصہ عالی تبار
مرحہ افزا و بلجاء ندادار
جملہ را در یافت آن صابر و قہار
وز تبعیت بہرہ آن صاحب قہار
بعد زان شد عازم دار القہار
خلعت وصل جناب کردگار

تاریخ وصال خواجہ محمد مصطفیٰ ہند

سے نویسنده که نماز عصر را روز واقعه خود بحضور او نمود و صد مرتبہ درود بر پیغمبر صلی اللہ علیہ
واللہ وسلم فرستادہ متصل آن رحلت فرمودندی آمدند کہ چون عمر مبارک ایشان بحدود
ثمانین رسید اکثر ہائی فرمودند ابناء الثمانین عتقاء اللہ من النار و چون الثمانین
تجاویز نمودند امید واری بر حمت باری بیش از پیش سے نمودند و حمد الہی جل شانہ
بجای آوردند و آرزوی شہادت بسیار داشتند لہذا ایزد تعالی ایشانرا
بدرجہ شہادت مشرف گردانید مخلوق بسیار بر جنازہ ایشان حاضر شدند و داخل
گنبد مبارک حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ تعالی عنہم ہدفون نمودند قبل
از این احوال آن مکان در فکرو فوات حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ عنہم بیان شدہ
در پردہ ناک بنو امی و دریائی انوار والد بزرگوار خود مشرف شدند فرود

از برای پیش عشرت ساختن | صد ہزاران جان بساید با ختن

تذکرہ پنجم ذکر مرہمہا فرزندان حضرت قیوم الزمان سا خلفا ایشان

خدمت حضرت شیخ ابوالقاسم فرزند نخست حضرت قیوم الزمان اند و

خدمت ایشان را حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنده که هدی ایشان اند
 داخل فرزندان خود گرفته حتی که چون کتب و غیره اسباب را به فرزندان تقسیم می نمودند
 قسمت کامل در رنگ فرزندان خود به ایشان داده اند و شفقت و مهربانی در باره
 ایشان زائد التعمیر داشتند و نیز خدمت ایشان آن قدر عشق و محبت که بجد بزرگوار
 خود داشتند مافوق آن متصور نباشد چون محب کامل از جمیع کمالات محبوب خود
 بهره درست و استیلاء محبوب را بر خود فرض مینماید آن شد و در متابعت کما نبغی تقصیر
 نمی نماید لهذا منصبی به کمالات او شده در رنگ اوست نماید چه تابع کامل از جمیع کمالات
 بتبع بهره وافر است در اندک مدت به کمالات معصومی فائز شدند و ما ذون
 و مجاز گردیدند و با علی درجات کمال و کمال رسیدند بشارت عالی و اشارت متعالی از
 خدمت حضرت عروة الوثقی یافته اند چنانچه در مکاتیب معصومی مشروح است
 و از منتقبعان آن مستور نیست و بشارت وصول بحقیقت کعبه ربانی سرسبحا بایشان
 از جناب حضرت عروة الوثقی در جواب عریضه ایشان وارد شده چنانچه در مکاتیب
 ثبت است و پایه علمیت ایشان به ولایت رسیده بود اکثر علوم را در نزد عم عالی مقدار
 نحو حضرت مروج الشریعت شیخ محمد عبید الله خوانده اند از خدمت ایشان
 منقول است که می فرمودند که ابوالقاسم باعتبار دیدن خلافت سبق ازین فقیر می گیرد
 و باعتبار ثروت مدد که وجود طبیعت حکمتا بیان می آرد که گویند می خوانانند
 اکثر علوم عقلیه و نقلیه از ایشان گذرانیده اند و بعضی را از دیگر فضلای وقت
 حاصل نموده حد تحصیل را با تمام رسانیدند فضائل صوری و معنوی ایشان را درین منتخب
 جمع نمی توانم نمود اشعار ایشان خیلی رنگین و نازک قناده اند فرس از آنها ایرادی رود

بزرگترین کتب حشری که از حشرش می باشد

از هر طایفه ابرو جادیم میناسی خالی را

حضرت شیخ ابوالقاسم رزم آبخاشد مومی ایستد بورد و خدمت گذاری تفسیری و زید و بعضی
انما ان از جانب او امور غیر مرضی عالی بایشان رسانیدند مخاطب مبارک رو در بار شد احوال را
در خدمت جد بزرگوار خود نوشتند خدمت حضرت عروه الوثقی از رسیدن
عریضه ایشان از وی نیز برنج شده سلب سبت و منع ارشاد فرمودند و مکتوبه
بمشاریه باین معنی نوشتند این فقره از افتتاح آن مکتوب است

رَبِّهِمْ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ
مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةٌ إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ایندای فرزند شخص مستنزم ایندای
آن شخص است الی آخره فی آنکه بعد مدتی حضرت حجت الله و حضرت
مروج الشریعت عذر تقصیر نموده و آور از خدمت والد خود و عفو او کنایه نمودند
اما از خدمت شیخ محمد فضل الله مروی بی نویسد که بعد عفو نسبت او
عوه نمود و اما ارشاد باز عود نکرد خدمت ایشان بعد از وصال جد بزرگوار خود بعد از
سه سال بطرف ابر آباد تشریف فرما شده بودند در آنجا رحلت نمودند مدت
عمر شریف ایشان هفت سال رسیده بود تا بوقت مبارک ایشان را از بلده
ذکور بدار الارشاد آوردند و در روضه منوره حضرت عروه الوثقی بیرون
گفید شریف مرفون نمودند رحمت الله تعالی علیه رحمت واسعه تاریخ وصال
ایشان را مانا که افلت شمس العکرم یافتند

العلم

ذکر حضرت امیر العارفین قُدوة العالَمین

صاحب کمال و تکمیل شیخ محمد اسمعیل رضی الله عنه

خدمت عارف بیل شیخ محمد اسمعیل فرزند دویم حضرت قیوم الرماز اند و صحبت جم

بزرگوار خود یعنی حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنده دریافت ملامت
ایشان مستفیض گردیده اند و بسا فیوض و برکات از ایشان اخذ نموده و
بعد از ارتحال آن قبسه ارباب کمال بخدمت والد خود حضرت قیوم
الزمان اتمام کسب باطنی نموده اند و باعلی درجات کمال و اکمال فائض شده
و عالم عالم فرورفتگان بود می هوا و جهان جهان سرگردانان تیره اغوا از آفتاب
ترسیت و ارشاد و انوار هدایت رشا و ایشان بهره ور گردیده و مسند ارشاد
از کمن ایشان آباد و سلسله اجداد از تکلیف شان قومی بنیاد کلام مبارک ایشان
مرهم دل های افکار است و سکوت شریف شان موجب بود و انوار و اسرار است
صفات حمیده ایشان نه آن قدر است که در تقریر آید و مراتب سنیه ایشان نه
از ان قبیل اند که در تخریر بجز قصص و رع و تقوی ایشان لا تعد و لا تحصی و علوم
و معارف و الای شان از بیان مستغنی بکم ان اکرمکم عند الله اتقوا الله شمه از انقائ
ایشان در معرض تبیان می رود بگوشش هوش استماع نما از زبان الهام ترجمان هر شد
و سیدی حضرت قیوم هر جهان مسموع دارم که خدمت حضرت شیخ محمد اسماعیل
در ایام آغاز جوانی در خدمت والد شریف خود حضرت قیوم الزمان بدار الخاقت
و بی تشریف فرما شده بودند و خدمت ایشان در وجهایت حسن ظاهری در رنگ کمال
باطنی خود بی نظیر وقت و بی بدل و مبر بودند اتفاقاً عورتی از اعیان آن بلده معنون ایشان
شده بود و صبر و آرام از دست داده **فرد**

عشق با صبر که شود مهتر

آتش پنبه چون بود یک جا

از کمال ریاضاتی پرده از رونی مدعا برداشته مادر خود را به طلب داشته اظهار نمود که آتش
عشق فلان دینیه زاردم افتاده و شعله آن سر بلند شده بحدی که کار از اندیشه ننگ
ناموس گذشته الحال فکر وصال در حق این آواره نمایا رسوائی افشائی حال را آماده

باش و مادرش چون احوال دختر را بدین منوال یافت کید می برانگیخت به حکم آن کیدند
 که عظیمه نزد و اما در فتنه اظهار نمود که دختر مرا مرضی از قسم سو داده آزما عرض کن که
 بخانه خود برده علاج نمایم دختر را به این بهانه از خانه و اما آورده و خانه خود را از اغیار خالی
 نموده خود به خدمت حضرت قیوم الزمان آمده عرض نموده که این مخلص مرید خانمان
 و الاشان ایشان می باشم و دختری دارم که به سو دا مبتلا شده میخواهم که داخل طریقه عا
 کرده شود تا یمن بزرگان از بلویه سو دا نجات باید و چون که جوان است این جا بخدمت
 رسیدن او محال امید که از کمال ذره پروری حضرت صابزه را اذن فرمایند که کلبه
 فقیره رفته طریقه را با و بگوید خدمت قیوم الزمان مامون از کید زمان بودند
 فرمودند که چه مانع دارد پاکلی حضرت اصام العادین شیخ محمد اسماعیل
 را حاضر فرموده ایشان را اذن نمودند که همراه این مخلصه رفته دختر او را داخل
 طریقه علیه سازان متکاره ایشان را تا خانه خود بلدی بینی واقف نمود و چون بدر
 سرانی رسیدند گفت که صوفیان در پهن جا باشند و شاد و اهل شویدا ایشان فارغ
 اسباب بدرون سرانی او شدند و این زن در عقب ایشان شد و در سران حکم نمود و خود
 قدام شده ایشان را به بچه ازان سر آورد و فرشی مکنفی آسنا گستره بود ایشان را نشانیده و خود رفته
 و دختر را رآسته به خدمت ایشان فرستاد و دختر با کمال حسن و آراستگی باهنرا غنچ و دلال
 در حجره درآمد و بر سر سم محبوبانه خود را در آغوش ایشان انداخت و طریقه انبساط در
 پیش نهاد و خدمت ایشان متحیر شده دریافت نمودند و آن زن اظهار نمود که من مدتی در
 آتش عشق تو در افتاده ام و بیچگونه خود را بشمار سانسیدن نمی توانم باین حیلۀ خدمت
 رسیده ام ایشان علاج مگر او را بجز حیلۀ ندانستند فرمودند که هر گاه هم چو تو و حیده عصری
 مرا بخوابی من زیاده چه می خواهم اما مرا حاجت ضروری انسانی درین وقت غالب
 شده آبریز را بنما که تا از حاجت فارغ شده بیایم آن زن بر فاسته راه آب زیر ایشان

نمود خدمت ایشان فرمودند که آب ریزنی روم راه بام بنام آن زن راه بام را نشان داد
 و خود برائی آب استجارت که خدمت ایشان بر ساعد ایشان فرصت را نصیبت شمرد
 بر بام رفته خود را از بام به کوچه راه گذرانند تحت اتفاقاً استجائی برابر پدر روانه نهرائے
 بوده که صوفیان استجائسته بودند به مجرد افتادن از غایت که بام بلند بود و پوش
 شدند و اعضائی ایشان مجروح شد صوفیان تحیر شده ایشان را برداشته در پاگلی انداخته
 بخدمت والد ایشان رسانیدند چون والد ایشان از کیفیت مقدمه پرسیدند ایشان
 اظهار احوال نمودند خدمت حضرت تیمور الزمان شکرانه الهی جلشانه بقدمت ایشان
 که حق سبحانه از کمال کرم خود فرزند ایشان را قوت پر نیز داده از بلویه کید زمان محفوظ
 داشت ازین جای پای پر نیز ایشان را باید دریافت و لایان پے به کمالانی که متفرع بر قوت
 است باید برود و علمیت ایشان به پایه مولویت رسیده بود و اشعار در نگین دارند
 دیوانی جمع نموده اند و تخلص ایشان عاشق است در رنگ برادر بزرگ ایشان
 شیخ ابوالقاسم که تخلص او شان فائق بود در مدح اجداد مبارک خود بسیار مضمون
 بائی عالی بسته اند و فردی چند از اشعار ایشان رونق ده این اوراق میگردد و نظم

روبی گر گذر د شیر کند همیشه ما

آبر و طلبی گیر قوی پیشه ما

کنده شد بیخ جدائی ز رکب ایشان

صحبت گلشن مابوئی جدائی ندهد

و نیز این فردا فرموده ایشانست **فرد**

عینکے یدہ دل داغ نکسک و پس است

در دمرا بر کعبه مقصود بس است

و نیز این فرد فرموده ایشان است - **فرد**

چو عاشق کرده ام هر شب من این تعلیم گردن

نثار از ماه ویرین دادن کرد سرش کشتن

دار لاشاد ایشان در اطراف دکناف عالم فشر شده بود و عزیزانی بسیار از ایشان
 بروے کار آمد خصوصاً مشعر کمالیت ایشان آکھ مثل حضرت قطب

الاقطاب غوث الاجباب قیوم و دان محبوب سبحان کاشف الاسرار
 و العلوم حضرت حاجی غلام محمد معصوم فرزند کے از ایشان بوجود آمد که
 قائم مقام اجداد کبار خود شدند و در رنگ حضرت مجدد الف ثانی و حضرت
 عروۃ الوثقی بہ مراتب والا رسیدند چنانچہ در منتخب ششم بیان احوال ایشان خواہد شد
 انشاء اللہ تعالیٰ و خدمت حضرت شیخ محمد اسماعیل را امام العارفین خطاب است
 چہ در وقت خود مقتدای عرفای زمان بودند لہذا لقب بامام العارفین شدند خدمت
 حضوت قیوم الزمان کہ شیخ و والد ایشانند در سائر فرزندان و مجازان ایشان را
 ممتاز دانستہ در حیات مبارک خود مجازان و غیرہ مریدان را حوالہ ایشان نمودہ اند
 چنانچہ در مکتوبے کہ در جواب عریضہ ایشان نوشتہ اند تصریح بران فرمودہ اند۔

ہذا مکتوبہ الشریف

الحمد لله والسلام على عباده الذين اصطفى مکتوب مرغوب نور چشمی رسیدہ
 ساخت حمد اللہ سبحانہ کہ بعبانیت اند و آذ تغفد و دستخان و در اقامت و
 فایغ نہ از دخول بلدہ کابل و کرم ہائی یاران نوشتہ بودند بوضوح انجامید حضرت
 حق سبحانہ یاران را جزا خیر دہا و بعضی دیگران کہ چیز ہائی غریب بیان می کنند نوشتہ
 بودند مطالعہ آن سبب فرحتی فراوان گردید اگر استقامت آن جماعت معلوم می کنند
 و احوال آن بابے شبہہ بوصول میوست است گنجائش دارد کہ اجازت ارشاد بدین
 و آنچاز عدم توجہ مجازان نوشتہ بودند و چیزائے دیگر آن متعظم بود فقیر با و از بلند می گویم
 کہ بہر آن چہ مجازان چہ غیر مجازان بہر از شما توجہی گرفتہ باشند و از جانب فقیر ہمہ چی ملاحظہ فرماین
 بابے نکند کہ ہمیشہ مرضی فقیر و محن است و دیگر از نسبت ہائی خاص الخاص کہ نوشتہ
 بودند امیدوار باشند فقیر ہیچ چیز از شما دریغ ندانستہ و نخواہد داشت امید نسبت خاص
 الخاص بوصول انجامیدہ باشد ہر چند علم بہ نسبت نباشد چہ حصول دیگر است و علم

چیز دیگر مشتاقان ما بین ما خیر درین روز بسیار خوب است پاپیاده بسجده رود و می آید لیکن
 یک قسم ناتوانی در پامی و زانو هست حق سبحانه آنرا نیز دفع خواهد کرد انشاء الله تعالی
 مکاتیب شمار سید خوشوقت ساختند و التسلو هر آن قدر محبت و محویت بوالد خود که شیخ
 و مقتدر ای ایشانند داشتند که مافوق آن متصور نباشد لهذا بیشتر از همه اخذ فیوض بنویسند
 چه مدافرض این طریقه به محبت شیخ مقتدر است چه مرید بقدر محبت اخذ فیوض از باطن
 مرشدی نماید خدمت مرشدی و سید حضرت قیوم جها در مدح جد خود که است
 حضرت امام العارفین انجمن می فرمایند نظر

مدح من کلام حضرت قیوم جهان

دلاچه گونه نشینی ز دیدن گلزار	سیا بر سیر گلستان که آمد هست بهار
چه بسته تو درین موسم بهار زبان	بگنج طوطی شیرین میان شکر گشتار
بموج اهل ولایت زبان خوگون پاک	بوصف اهل صفا صفا ستاین منقار
بموج فده و اقطاب شیخ اسماعیل	نماز نغم زنگین که سماع اندخیر
جمال اهل حقیقت کمال مجدد علی	چراغ نور طریقت بر مجلس ابرار
امام سرور عشاق عارفان زمان	ظهور شمس هدایا گزیده جبار
گرفته است از واقفان رطیبت	ولایت است از دور جهان بهر ششما
دش چو منبع اسرار فیض بانی است	جبین او شده هر بی شبهه ظفر انوار
غلام است آن قطب صغری که دلش	شده است مطلع انوار و صد لاسر

و عمر مبارک ایشان از صد و سیعین تجاوز نمود و قریب ثمانین رسیده بتاریخ کنعان
 این عالم پر طال انتقال فرمودند **وَإِنَّا إِلَهِكُمْ وَإِنَّا لَمِجُوعٌ حِمَاةٌ** ایشان
 بسیار اند اما در کتب مقامات مذکور نشده لهذا از ذکر آنها تقاعد نمود و اختصار بذكر فرزند
 ایشان نمودنسی الله عنه فرزند گرامی ایشان که بدرجه کمال رسیده اند یکی حضرت

شاه محمد صبغۃ اللہ کہ ارشاد ایشان در نواحی کابل و پشاور سیما بود و خلفا کے صاحب کمال از ایشان بروئی کار آمدہ اند چنانچہ از انہا یکی خواجہ حسرت اقبال بودہ کہ در نواحی کابل در قریہ گدڑی بودند و آثار ارشاد ایشان الی ایوم در خلفائی ایشان ماندہ و در ملک ماوراء النہر و روم و بلغار خلفائی مومی البیہ منتشر شدہ و طریقہ رام روج اند **اللّٰهُمَّ رَبِّتُم مَّوَدَّتِنَا عَلَي الطَّرِيقَةِ الْمَدْرَسِيَّةِ بِرَحْمَةِ اللّٰهِ عَبْدًا قَالًا اُمِينًا** از خدمت حضرت محمد صبغۃ اللہ پسر می نمازہ یک صبیہ خلف شدہ بود از امجد راقم در نکاح داشتند از ان عقیقہ یک پسر می تولد شدہ میان مسجد سی نام دارد و الحال در قید حیات است در نواحی باوجود بصر می بر دوح ہر کجا بہت خدا یا بسلا دارش بہ مزار فیض آثار ایشان در بلدہ پشاور در باغ عبدالرحیم خان واقع است یزار بہ پتہ بک بہ و عبدالرحیم خان مذکور مرید ایشان بودہ بعد از واقعہ ایشان باغ را وقت مزار ایشان نمودہ و زیارت ایشان از آنجا ساخته است و فرزند ثانی حضرت امام العاقین شینہ محمد اسماعیل حضرت حاج غلام محمد معصوم اند کہ از زمری خصوصیا ایشان یاد ذکر شدہ و منتخب سادس این کتاب در ذکر ایشان و فرزندان ایشان قرار یافتہ انشاء اللہ تعالیٰ تفصیل احوال ایشان آنجا خواہد شد : —

ذکر فرزند ثالث حضرت تاج الاولیا قیوم الزمان

حضرت شیخ اہل اللہ رحمتہ اللہ تم فرزند سیم حضرت تاج الاولیا قیوم الزمان اند با عالی مراتب کمال فایض بودند و در خدمت والد ماجد خود و اسرہ رضای ایشان صریح مے بودند علم و عمل و شائستگی و حکمت و انانی و استقنار از مخلوق و کمال تمکین و شبان شبیوہ مرہونہ ایشان بودہ والد ماجد ایشان می فرمودند کہ فرزند می میان اہل اند صابر و شاکر است با کفار ناپسند پرستان ہمراہ شمشیر خان افغان یک جا شدہ چہرہ نانی سبیل اند

نموده اند و شمشیر نان مذکور شهید شد و ایشان کفار بسیار را بدست مبارک خود به قتل رسانیدند و کلمه حق را هر جا بے سخاشتی ادای نمودند و در آخر عمر شریف از دارالارشاد بدارالخلافت بطریق سیرت شریف فرما شد آن جا رحلت فرمودند **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** تا بوقت ایشان از آنجا بدارالارشاد آوردند و در روضه منوره حضرت عروق الوثقی رضه فون شدند مدت عمر ایشان پنجاه سال بوده **رحمة الله عليه رحمة واسعة** :-

ذکر فرزند سابع حضرت قیوم الزمان مخدوم زاده صغیر

شیخ پدید نام مبارک ایشان **رحمة الله** است ارشاد ایشان در نواحی کابل بسیار شده بود و مردم بیشمار از ایشان بدرجه کمال و اکمال رسیده می آمدند که چون ایشان فوت شدند مقارن آن ایام ماه رمضان آمد تمام آن ماه روزه داشتند چه رایام آسمانه شیر می نوشیدند بعد از شام خورش شیر می نمودند تمام ایشان بیست و نهمین قصبه **الکفان** و **القلیل** علی کثیر

ذکر اسمای خلیفای تلج الاولیا حضرت قیوم الزمان

سوامی فرزندان سائر مجازان بسیار از خدمت حضرت قیوم الزمان بروی کار آمده اند اما آنچه میان سفر احمد صاحب معدن الجواهر بطریق صبیح بیان کرده سیزده نفر را مجاز فرموده اند از آنها یکی خود مصنف معدن الجواهر که برکات معصومی نیز تصنیف او است در هر دو کتاب نسبت خود را با ایشان ظاهر نموده و خود را از ایشان مجاز قرار داده و این عزیز هم خواهر زاده و هم و اما حضرت قیوم الزمان است و بسیار اطلاع در احوال ایشان دارد و بسیار وصول فیوض و برکات زایشان در حق خود بیان نموده که از مسالعه کنندگان آن کتب صدق این مقال پوشیده نیست و شیخ زین العابدین مشتهر میان فقیران پوریه پوری نیز مجازان از ایشان است و شرافت پناه مدینه عزیز و شرافت پناه میر محمد غنی و شیخ پناه شیخ ابونصر سلطان پوری و شیخ محمد دخیج کابلی

شیخ عبد اللطیف کابلی و شیخ ملا محمد شوق کابلی و شیخ فقیر اللہ شکر دربرہ از قریب یعقوب ترکمان
 و حافظ محمد نظام کابلی و تصوفی الف بلخی و تصوفی محمد کابلی جمہم شہ رحمۃ دہنتہ و خدمت حضرت
 قیوم الزمان راپنج بر لوراند کہ ہمہ آئناہ بدرجات کمال و اکمال رسیدہ اند و از خدمت
 والد خود مجاز اند چنانچہ در اسمائی خلفائے حضرت عروہ الوثقی رضی اللہ عنہم و اسمائی خصوصیات
 ایشان رمزی رفتہ لہنجا تفصیل احوال آئناہ بطریق ایجاز می شود

تذکرہ ساس از منتخب مسرور ذکر فرزند ثانی حضرت عروہ الوثقی
نام او محمد حجۃ اللہ معروف نقشبندی قدس سرہ السلام

خدمت ایشان جامع بودند در علوم ظاہری و کمالات باطنی تہمین احوال ایشان مستحق
 کتاب علمدہ است اینجانب قدری اکتفا فرستہ تولد ایشان در شہر ذیقعد و یکمہاروستہ
 چہار ہجری اسم مبارک ایشان محمد نقشبند قدس اللہ تعالی بسمرۃ الاقدس ولادت
 ایشان بہ قرب واقعہ ارتحال حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ در بلدہ طیبیہ دارالارشاد
 واقع شدہ می آرد خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ لوالد ایشان
 حضرت عروہ الوثقی رضی اللہ عنہ فرمودہ بودند کہ این فرزند تو کہ در حمل است حسنا
 معارف و اسرار والا و از عجائب روزگار خواهد شد فوتم کما بشر منی اللہ عنہ حجۃ اللہ
 لقب ایشانست و منصب خلعت بہ ایشان رسیدہ چنانچہ از نحو امی عریضہ ایشان
 کہ بہ طرف والد خود نوشتہ اند استنباط می شود **هذا هو** قبلہ عالم و عالمیان
 سلامت درین دوسہ روز آنقدر شمول عنایات و مواہب و عطیات الہی جل شانہ در
 بارہ خود احساس نمود کہ ششمہ زان بیان را بر تائب علی الخصوص درین نزدیکی آنقدر بد قایق ہر
 خلعت نواختند و بآن سر بلند نمودند کہ تفصیل آن از حیطریان خارج است و موافق آن
 بانہامات بزرگ سرافراز گردید و در روز بعد از نماز عصر متوجہ حال خود گشت همان اسرار واجب

الاستمرار به قوت و غلبه تمام ظاهر شدن گرفت و بمجا سبب غنچ و دلال در میان آوردند درین
 اشیاء لهم ساختند که خدائی تعالی پیش آمده است احساس نمود که همان بالا خانه با خیمه حرکت
 گوئی از قول بلا کیف با عظمت و کبریائی واقع شده و خصوصاً میانی که باین بنده عاجز و دریا
 آمد توان گفت که لایعین و آت و لا اذ سمعت یضیق صدک و لا یطلق لسانی زیاده
 برین جرات نمی توانند نمود اطلاق این قسم الفاظ بر آن حضرت از تنگی میدان عبارت است
 و مصروف از ظاهر است و الا فهو سبحانه منزله عن الزمان و المكان و النقائص
 کلها سبحانه ذیك رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
 مدت عمر شریف ایشان هشتاد و یک سال شنب بیست نهم محرم الحرام لیلته اجمعه سنه
 هزار و صد و پانزده هجری بر حمت پیوستند انزل الله و انزل الیه راجعون من ارضی اشیا ایشان
 واقع و الارشاد متصل باغ فتح تاریخ مد ایشان رایافته آمدند و محض بود و از ایشان سه
 فرزند خلف شدند اکبر آنها شیخ ابو العلی بود که فرزند ایشان میان محمد زبیر بوده است
 و فرزند ثانی حضرت حجت الله شیخ محمد اندر سه چهار سال بعد از وفات والد خود رحلت نمود
 در گنبد والد خود فون شدند شعیب محمد کاظم فرزند ثالث حضرت محمد
 حجت الله اند رحمة الله تعالی علیهم اجمعین :-

تذکره ساس از منتخبات مس ذکر فرزند سیم حضرت
 عروة الوثقی رضی الله عنه

خدمت ایشان با علی در جبا علم ظهیری و معارف باطنی ممتاز بودند و الا با سعادته آن قبله ارباب ارادت بود
 شهر رجب لمر حبه منی پنهان روی هشت اتفاق یافته می نویسد نقل از زبان حضرت حجازی الر حبه که فرموده است
 این محمد بن زاده بقرب مکان الموات و فرشته می خواند و السلام علیه یوفی ولد و یوفی موت و یوم
 یبعث حیثا و محاسن اخلاق و مکیوم اوصاف ایشان زائد التحمید است

نور محض نور
 شیخ علی بن محمد
 بکر بن صالح

می آرند که خدمت مولانا عبدالحکیم بخدمت حضرت عروة الوثقی تشریف آورده بودند اتفاقاً
 استفسار نمودند که دل پارچه گوشت است چه طور ذکر میگردد و خدمت این مخدوم زاده حاضر
 بودند و در آن ایام در جوانی هفت و هشت سالگی بودند بنی تامل فرمودند که زبان نیز پارچه
 گوشت است بقدرت خدا چگونه گویا و ذاکر است دل چرگویا و ذاکر نباشد اهل مجلس همه
 جواب شافی از ایشان با وجود کودکی شنیده تیر ادراک ایشان شدند خدمت حضرت
 قیوم الزمان در وصف این برادر خود می فرمودند که اخوی مرحومی حافظ و فاضل و حاجی
 و عارف و سخی و ولی و متقی و مقبول حضرت عروة الوثقی رضی الله عنهما و عاشق جمال جناب ایشان
 بود می نویسد که حفظ کلام مجید در یک ماه نمودند و آن ماه روزه بود هر روز یک سیب
 یاد فرموده شب در تراویح می شنویدند می آرند که این مقدمه در کشتی بوده چه به سفر حج ^{تشریف}
 می بروند و ماه مبارک در کشتی واقع شد هر روز یک سیب یاد نموده به شب در تراویح
 می خواندند کشف ایشان به نوعی بوده که آنچه در عالم میگذشت بایشان معائنه می شد
 از و در بار شده بخدمت حضرت عروة الوثقی التجا آوردند تا از آنجا ایشانرا کشیدند که کما
 مینویسند تمام بدن ایشان حکم چشم گرفته بود و هر جزو بدن مبارک ایشان در رنگ
 چشم میتا بود و این معامله تا مدت حیات ایشان بوده جلد اول مکتوبات معصومه
 که مسمی بدررة التاج است جمع ایشان است و رساله یا قوتیه به عبارت عربی تصنیف
 ایشانست که در واردات حریمین الشرفین از احوال والد خود جمع کرده اند بعد
 بامر ایشان ملاشاکر ولد مولانا بدین بعبارت فارسی نقل فرموده تا کثیر النفع باشد
 تفصیل احوال ایشان در برکات نوشته است ان شئت فارجم الیه می آرند
 که قریب ایام وصال بدار اختلاف تشریف بردند بودند بعد از رجوع در سرانگی
 سنبها لکه که مابین کنور پانی پست است و در ^{پانزده} منزل داتمه حضرت خازن الرحمة شده بود و
 ایشان نیز بدان منزل رحلت نمودند و ترجمه بود سوال نمودند که وقت نماز شده آفوند

سجاول به عرض رسانید که وقت است چون دست بکنیه برمی داشتند گفتند السلام علیکم
یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و هر دو دست برگذاشتند بعد از آن نماز فرمود
و در سجده جان بحق تسلیم نمودند **وَإِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ لَمَّاجِعُونَ** مدت عمر شریف چهل و چهار
یا چهل و پنج سال شره بود در هفتم شهر ربیع الاول سنه یکم هزار و هشتاد و سه رحلت نمودند در
تاریخ ایشان قطعه گفتمند اند از هر مصرعی اگر تمام حروف را بشماری سال انتقال را
بیابی قطع



احمد قدر آن محمدی المشرب

تا شد ز میان دیده ارباب طلب

و از ناله شده روز محبان چون شب

پوشیده فلک جامه تا نموده گان

تا بوقت ایشان را به دارالارشا و بروند و داخل قبه شریف حضر عروۃ الوثقی رضی الله عنه
متصل قبر مبارک دفن نمودند خدمت ایشان از سه فرزند خلف شدند اول شیخ محمد
هادی و فرزند ثانی شیخ محمد پارسا و فرزند ثالث ایشان شیخ میر سالد محمد است

**تذکره تامل از مستخرجان مندر ذکر فرزند چهارم حضرت
عروۃ الوثقی رضی الله عنه** شیخ محمد اشرف قدس سره

خدمت ایشان باعلی درجات کمال و احوال ممتاز بودند و اکتساب کمالات از خدمت
والد ماجد خود نموده اند و از نسبت هائی خاصه ایشان بهره کلی یافته مجاز و ممتاز گردیدند
ولاوت کثیر السعادت آن قبله ارباب ولایت در سنه هزار و چهل و سه هجری در بلده
دارالارشا و سریند اتفاق افتاد و کسب علوم ظاهری بعد از حفظ کلام مجید و خدمت عم
عالی مقدار خود حضرت خازن الرحمۃ رضی الله تعالی عنه نموده اند و تحصیل انواع علوم
عقلیه و نقلیه از ایشان فرموده و بعضی نزد مولانا بدرالدین سلطان پوری و تفسیر
بیضاوی را تینما از خدمت والد خود حضرت عروۃ الوثقی خوانده اند و خوارق و تصرفات

ایشان مستغنی از بیان است می نویسند منقول از حضرت قیوم الزمان که والد ما را
 دخول مقامی از مقامات قرب متمنا بود روز تولد این برادر آن متمنا حصول پیوست
 و خدمت ایشان در حسن ظاهر می نیز در وجه کمال داشتند و تمام مشابهت در صورت بولد
 خود داشتند می آرد که خدمت والد ایشان را محبت کلی بایشان بوده می نویسند که
 خطاب ایشان بپوهان الله فرموده بود چه باین لقب از جناب قدس خدا و ملک الهی
 شده باشد عمر مبارک ایشان هفتاد و پنج سال شد وقت رحلت باین کریمه متکلم شده
 جان دادند و هر حسبی نعم الوکیل شب میت و ششم صفر المظفر که روز آن عرض
 جناب مجدد الف ثانی باشد رضی الله تعنه سه هزار و صد و هفتاد و هفت وقت
 سحر جان بکن تسلیم کردند **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَا جِعُونَ** در تبة شریف حضرت
 عمدة الرضوی رزمه نمون شده اند و فرزند ایشان چهار نام اول شیخ محمد جعفر دوم
 شیخ محمد حیات سیوم شیخ محمد شمس الله چهارم میا شایق اعمال رحمۃ الله علیهم

تذکره تاز منتخب خامس ذکر فرزند ششم حضرت عمدة الرضوی شیخ محمد سیف الدین

خدمت ایشان صاحب درجات و کمالات علیا بودند و جو و شریف ایشان آسیت
 بود از آیات یزدی و رحمتی بود از رحمت های صمدی شریعت شعار ایشان بوده و
 تخریب بدعت کار ایشان شده ارشاد ایشان آن قدر وسیع شده که جهان بر سرشان
 بتمدخ تنگ گردید چه ایشان از خدمت والد خود برای ترحیمت سلطان وقت در اول
 السلطنت می بودند امر او سلطانین زمان همه در فرمان ایشان بود و نمی آرد ولادت
 با سعادت ایشان در شهر سنه هزار و چهل و نه هجری در بلده طیبیه داند الارشاد و سر نهاد
 وقوع یافته و نیز همان بشارت که در احوال تولد حضرت محمد شریعت ذکر یافته همان
 بشارت از جناب حضرت خازن الخصال رضی الله عنه و روح ایشان منقول

شده که ملکی را دیدند که وقت ولادت ایشان آید که می رسد و سلام علیه تو و اولاد و یومها موت
 و یومها البعث حقیقند و چون بنیادیس رسیدند بعد تلاوت کلام مجید علوم محفیه و نقلیه را از خدمت
 عم خود خواندند و در اندک مدت در علوم کثیره ممتاز شدند و کسب باطنی از خدمت والد ماجد
 خود حضرت عهده الوافی نمودند و باعلی درجات رسیدند و عالمی از نور فیوض و برکات باطنی
 ایشان منور شدند و نویسنده که چون ایشان برای تربیت سلطان زمان اوزنگ زریب عالم
 گیر از خدمت والد خود مامور شدند و بدار السلطنه رسیدند بدروازه شهر تصدایر و یونخو صفا
 صورت و چوئل مست بوده که بر پشت آنها صورت دو پهلوان همیب کشیده بودند ایشان
 بدروازه اندرون نشدند تا آن صورت را منهدم نکردند و انواع بدعت که در آن وقت بود به
 اقل صحبت با سلطان همه را از قلم و سلطنت او موقوف گنایند و دین اسلام آن قدر
 در بلدان هند قوت پذیرفت که هیچ وقت مثل آن نشده بود و اهل بدعت ذلیل و خوار شدند و
 هیچ جاد و بلدان هند رواج آنها مانند نیز نوشته اند که وقتی در آن ایام بادشاه ایشان را در
 باغ خاص دعوت کرد و در میان آن باغ حوضی بود که بحمال زینت ترتیب یافته و در آن صورت
 های ماهی از طلا درست نموده چشم های آنها را از جواهر و طلا ساخته بودند و جهت جلوس
 ایشان فرش برکناره همان حوض انداخته بودند چون خدمت ایشان با سلطان برای
 جلوس بر آن مکان رسیدند اقول مفرمودند که آن ماهی های طلایی را شکسته از آنجا دور
 کردند بجز آن جلوس نمودند و سلطان از آنجا که بهره ولایت یافته بود ازین امور ایشان محفوظ
 می شد و شکر از الهی بقدیم می رسانید که در عصر من این نوع مردمان پیدای شوند و بجز
 ضلایق آنقدر شده بود که روز بادشاه زاده محمد اعظم شاه خدمت ایشان برای توجیه آمد آن
 قدر جهل و ضلایق بدروازه ایشان بود که از هجوم دستار از سر بادشاه زاده افتاد و بشهقت تمام
 دخول میسر شد و خدمت ایشان رسیده توجه مشرف حاصل نمود چون خدمت سلطان رسید
 و احوال هجوم شایع بعضی رسانید و الدمشقین سخن بسیار بگفتند و ضلایق که آنجا آمدند که کسین

نوع مردم اهل الله درین زمانه که سلاطین را بدر آسها بدین مشقت راه حاصل می شود
 و خدمت ایشان آنقدر در تعظیم اخوان خود می کوشیدند و حقوق را مدنظر داشتند که ره ز می
 همین شاهزاده مذکور دعوت ایشان نموده بود و یکی از برادران ایشان که بعمر از ایشان کلان تر
 بوده حاضر بودند بایشان بدعوت رفته بود چون طعام را می آوردند بادشاهزاده افتاب
 و لکن بدست خود گرفته برائے شستن دست ایشانان آمد ایشان از دست او افتاب و
 لکن گرفته اول دست برادر بزرگ خود داشتند باز افتاب و لکن را به شاهزاده گذاشتند
 که دست ایشان را باقی مخدوم زاده گانراشت این از کمال بی نفسی و حق پرستی ایشان هم
 دلالت میکند مدت عمر شریف ایشان پهل و هفت سال شد در سنه هزار و نود و شش هجری
 ازین بر طلال انتقال نمودند آنرا تیره و آنرا تیره را چون تاریخ وصال ایشان زیافته اند هر چه
 ستون دین افتاب روضه مبارک ایشان در بلده دارالارشاد سرهند واقع است -

طوبی لمن زاده از خدمت ایشان هشت فرزند خلف شدند سه ازان در حضور ایشان
 بدرجه کمال رسیدند پنج از ایشان خورمانده بودند از سه فرزندان کلان ایشان اول شیخ
 محمد اعظم قدس سره ثانی شیخ محمد حسین قدس سره ثالث شیخ محمد شعیب قدس سره

تذکره عاشره از منتخب خامس در فرزندم حضرت شیخ صدر رضی الله عنهما

خدمت ایشان اصغر اخوان خود اند چون فرزندی که در شیخوخت متولد شود نظر والد محبوب می باشد ازان
 جهت محبوب والدین خود بودند و خدمت حضرت عماد الموفقی بر کمالی که فرزندان کلان خود را به
 بشارت داده اند ایشانرا نیز بشارت داده اند و اولاد کثیر سعادت آفریده از باب ارادت بجز شهر
 سنه هزار و پنجاه و نه در بلده دارالارشاد واقع شد تعلیم علوم عقائیه و نقلیه در اندک مدت نموده بخدمت
 والد خود پیسلوک مشغول شده اند چون عمر مبارک ایشان به صلوح رسید کسب باطنی ایشان نیز مقارن آن
 باتمام انجامید در سن سیمه سالگی مشربصول لایست احمدی شدند هر چند که قبل بر آن به چند سال

در طفولیت از سرور دین و دنیا بشارت آیندگیت یافته بودند خدمت حضرت عروه ^{تقی} و
 رضی الله تعالی عنهما ایشان را کامل و مکمل دیده اجمازت کامله در رنگ دیگر فرزندان عنایت
 فرموده اند می آرند که در صورت ایشان مشابهت تام بحضرت والد خود داشتند علی
 الخصوص جبهه و ابرو و چشم و بینی ایشان مشابهت بسیار داشت می آرند که اکثر مرض به
 ایشان حایل میشد درین بسیار شاکری بودند و اکثر عمر مبارک ایشان در پر تیز گذرشته است
 چه از اطمینان لذیذ و ذوقا که در غیره اشیائی مرغوبات طبعی تناول نمی نمودند می فرمودند که برین
 که برای خوف مرض کرده شود خیلی تصفیه باطن می نماید چه ازین ممر در دل خطور یا ضمت
 نمی آید که به عجب بشیر روز آخر عمر شریف در دار السلطنت دلی تشریف فرما شده بودند و محمد
 فتح سیر که با و شاه وقت بود مرید ایشان بود و صال ایشان پنجم شهر جمادی الاول سنه
 هزار و صد و سی و یکم هجری در دار السلطنت مذکور و در آنجا تا بوقت شریف ایشان
 را به دارالارشاد آوردند و در وقت مبارک و در وضع علاقه متصل روضه حضرت عروه الوثقی را
 ساخته اند مدفن ایشان آنجا قرار گرفته بنا رویت بزرگ به رضی الله تعالی عنه
 از خدمت ایشان دو فرزند خلف شدند اول شیخ محمد مهدی و ثانی شیخ محمد
 عبدالباقی رحمۃ الله علیهما مخفی نماند که خدمت حضرت عروه الوثقی رضی الله عنهما
 بودند و از پیشش سپهران ایشان نیز صبیات بودند و همه این صالحات بدرجه ولایت شرف
 شده صاحب کشوف و کرامات ظاهره و خداوند معارف و خوارقات باهره اند که تفصیل
 آن موجب تطویل می شود و همین الله تعالی همه را مستحق چون شود این منتخب رویداد تواریخ یافته
 و معروف کشتی مانع تفصیل احوال حضرت ختمه از فرزندان حضرت عروه الوثقی شده ازین
 مکر کونیه اندیشی حکمان نبرد که راقم نسبت باین اکابر کم عقیده یابی اطلاع از احوال ایشان
 بوده خدا جل شانده گواه است که فقیر هر یکی از فرزندان حضرت عروه الوثقی را بر مرتبه
 مع تقدم و هر یکی را ابتدا و بجز بعد هم دیگر چنانچه ذکر شد در لیت هم دیگر میدانم و امید است مدد

از ارواح طیبه ایشان در حصول نسبت هائی خاصه این اکابر می نمایم - فرد

یقین عذرم بزرگان در پرزیند || کلان خورده بر خور دان گیرند

منتخب سادات از منتخبان سبب اول و احوال حضرت
قطب الاقطاب غوث الاعوان است سر مست با ده قیوم
حضرت شیخ حاجی غلام محمد معصوم و قدوة الاولیاء والاقتیاب
مستغرق انوار سرمد حضرت شاه غلام محمد رضی الله عنهم

محقق نمائند که خدمت حضرت قطب الاقطاب در سائر اولاد حضرت مجدد القماری در زمان خود امتیاز تام بوده
و در عصر خود جامع بودند و منصب قیومیت غوثیت و تطیبت به نسبت اصالت نیز محقق چنانکه
بطور حضرت مجدد القماری منصب قیومیت به نسبت اصالت مع وجود است این معنی از محرابان کلام و الاشیان
مغنی نیست خدمت ایشان قطب الاقطاب بودند و امام الاولیاء نیز خطاب ایشانست در رنگ صبر خود قیوم
الزمان که تاج الاولیاء خطاب ایشان بود و در حق ایشان بشارات این مناصب مذکوره قبل از تولد مبارک
ایشان بسبب این از حضرت سحرة الوثقی رضی الله تعالی عنه بحضورت تاج الاولیاء
قیوم الزمان شیخ محمد صیغرة الله شده بود که از نسل تو فرزندی عزیز را بخواه
تولد خواهد شد خواه از قبیله واسطه و خواه از فرزندان تو بواسطه چون آن عزیز را دریا بے
آزراقایم مقام من دانسته اسم مولوی گذاسی که وارث نسبت مجددی و معصومی بالا صلت
و س خواهد بود و فیوض و برکات او الی یوم القیامت در اولاد و منتسبان او خواهد ماند
و طریقه علییه اکابر را واج دیگر خواهد افزود این مشرود بشارت که در حق ایشان از جد
شریف ایشان واقع شده در رنگ بشارت است که حضرت سلطان العارذین
یا بزید بسطامی در حق شیخ ابوالحسن خرقا قی رضی الله عنه قبل وجود ایشان
بکدام مدید عنایت نموده بودند خدمت مولوی معصومی در شنوی بآن تصریح فرموده اند

و درین مجموعه نیز در منتخب اول در احوال ایشان تفصیل آن شده است چون عمر مبارک ایشان
 بحد تعلیم رسید بدش مشغول شدند و از انواع علوم عقلیه و نقلیه در اقران خود ممتاز گردیدند
 تا سن مبارک ایشان بحد و دوشترین رسید از تحصیل فارغ شده بخدمت جدوالائی خود
 حضرت تاج الاولیا قیوم الزمان بحسب سلوک باطنی مشغول گردیدند در مدت قلیله اخذ
 فیوض کثیره کردند و بدرجه کمال و اکمال فائض شدند و از خدمت جد خود بخلافت کلی
 سرفراز گردیدند و عالمی از انوار ارشاد ایشان منور شده و طریقه علییه را رواج کلی بوجود ایشان
 حاصل گردید نسبت اجداد کبار خود ابتازگی و طراوت تمام در معرض جلوه در آوردند و
 ارشاد ایشان عالم گیر شده و بشارت موعوده مذکوره بحصول پیوست و بمناسب
 آنکی که رمزی ازان رفته سرفراز گردیدند و آن معانی را در نسخه خود خدمت میرغیاث الدین
 قدس سره کیکی از خلفائی جهت مندان ایشانست و بسیار عزیز الوجود و شیرین سخن
 بود در قصیده بوزن مثنوی بنظم کشید اینجانب نیز فرمی چند ازان ایراد نمود **نظم**

ای مست شراب ناب قیوم	شده بر تو مزین اسم معصوم
ای بد مزین چرخ باهر	سیمائی ولایت از تو ظاهر
ای نیز مشرق تصوف	لامع ز تو مشعل تصرف
ای بحر متوجج حقایق	مشروح تو گوهر و قایق
ای مطلع آفتاب توحید	شد مقتبس تو ماه منور شهید
ای ابر بسته ق کهر بار	جاری ز تو بحر باک اسرار
ای عقده کشائی شکل دل	روشن ز تو شمع محفل دل
ای محرم راز زمین عشق	پر گل ز تو کشته گلشن عشق
ای بیسل آشیان بیروت	منظور تو بوستان لاهوت
ای آهویی مرقد اقدس	صحرائی تو صحن غرضش کرسی

ای کوکب برج چرخ اقبال
 ای اختر آسمان عسرفان
 ای ملجاء فرقه طریقت
 ای دُر شین بجز بر نور
 از جذب تو ای سیح عرفان
 از فضل تو ای محیط پرور
 شد ذات تو در تمام اقطاب
 شیران بودی بصارت
 هدی تو که تاج ادلیسا بود
 بر سایر اهل دارالارشاد
 آن جهر سپهر دین و اسلام
 ای نام تو سر خط نجاستم
 ای مرهم داغ سوزناکم
 زان یک گنجی تو سرفرازم
 مستراح توجهی تو لاریب
 ای راحت جان بیقرارم
 ای بدر سردق امانی
 ای شاد سراچه ولایت
 ای قطب سپهر ملک جاوید
 ای مرشد راه خرقه پوشان
 ای راه نمائی جاده عشق

انقلاب بخیر متت چو ابدال
 روشن ز تو شمع نقش بندان
 صیقل ز تو عینک حقیقت
 جیران ز تو صد جنید و منصوب
 روشن شده شمع نقش بندان
 صد خسرو جام در تختی سر
 در فضل و شرف چو روزنایاب
 دادند ز مولدت بشارت
 در وصف تو صد مقوله فرمود
 از قطیعت تو مژده میداد
 بانگش ترا نمودیم نام
 دی لطف تو حل مشکلا تم
 گلشن ز تو گشته مشت فاکم
 احسان ترا چه شرح مسلم
 بکشائی بدل دریکه غیب
 روشن ز تو چشم اشکبارم
 طغرائی تو خازن المعانی
 رونق دو سند پدایت
 قندیل در تورشک خورشید
 ای کهف پناه سینه ریشان
 ای بجره فزائی با ده عشق

ای زبده اولیای اعیان
 ای منبع فیض آسمان
 ای بیبل گلشن عجب
 ای قطب مشایخ طریقت
 ای مروءه نسایم غیب
 سلطان سرمد ملک ارشاد
 دیباج دفتر لطافت
 مفتاح عوالم در غیب
 در صدق خزانه خویش
 سرمند ز نور است فیروز
 ظاهر ز تو جوهر کرامات
 این طایر نه برداق اخضر
 بر در که انوار تو ای شاه
 عالم ز منی تو مست مدہوش
 اصحاب تو پیر می وصال است
 وہ وہ چه می و چه لذت این
 ای مرشد راه عشق بزان
 گذار چینی خراب مارا
 هر چند بدم سگی تو هستم
 دل خسته قلندر می گدای
 بارنگ خندان و دیده تر

ای قدوة اصفیای اکرم
 ای جوی نور لامکان
 ای طوطی گلشن غرائب
 ای غوث اکابر حقیقت
 ای معتبس فیوض لاریب
 قطب الثقلین شاه اوتاد
 صندوق جواهر شرافت
 ولیز تجلیات لاریب
 قطب فلک زمانه خویش
 بیضای تو گشت عالم افروز
 مقطوع تو عرصه کمالات
 گردید ترا چو حلقه بر در
 شیران جهان بسان رویا
 شایان بدر تو حلقة در گوش
 مستان ترا عجب خیال است
 هجی چه کمال قربت است این
 ای همدم سوز جان گدازان
 دریاب دل کباب مارا
 ای قطب زمان بگیر دستم
 آمد بدر تو بے نواسی
 نو مید مسائیش ازین در

تا کی غم خون خورم درین راه
 در چاه غم اسیر مگذار
 در کعبه کرم بده پناهم
 گمراه شده ام تو برپهرم شو
 محرم بحسبیم و حد تم کن
 در بوند منقل شهودم
 رشیح رشحات فیض عرفان
 زان زخم شراب شعله انگیز
 از اشعه آن شراب سحر
 نقل است که آن امام قیوم
 روزی بجناب حبیب الله
 کز آل تولی و یمنی زوان
 کز فرو کمال بے نهایت
 در سکر بود بسان طیف نور
 در عشق ز جمله پیش باشد
 در کشف کرامت آن بھو کار
 رونق دهد او سر مدار شاد
 گردوز همه بر تریه فدا بق
 آفاق شود ز متمدش نور
 پس ذات در اعزیز دارید
 ناگاه رسید پیک عزت

دست من و دامن تو ای شاه
 رخسار مرا از خاک بردار
 بنامی بوی دوست را هم
 غم سحر اول نگذر م شو
 سر مت منی نجبتم کن
 بنامے طلا س وجودم
 افشار به کام نشنه کالمان
 در ساغر باطنم فرو ریز
 کن دیده باطنم منور
 قطب الثقلین یعنی محصوم
 میبارد چنین بشارت آت شاه
 خیزند شود چو ماه تابان
 فیضش بجهان کند سرایت
 در جاذبه هم عنان منضو
 بوالقاسم وقت خویش باشد
 گردیم بجز از اسرار
 روشن کند او چراغ اجداد
 باشد بلباس قطب لائق
 سر مہند شود ز مرقدمش طور
 این اسم بر ابوی گذارید
 آن قطب جهان نمود عیلت

میداشت بعد قوت آن غفا
 کز حرمت میسیم واحد
 ناگه بعنایت لطفی
 فرخنده گفتم حدیفه سرد
 آمد بوجود آن فلک شان
 آن کاشف جمله سیر کنونم
 شد سال مبارکش چو عشرین
 تحصیل علوم شرح بنمود
 و رمدت کم بفضل بزدن
 در جذبہ ربو و دل ز طیفور
 برداشت لولے معرفت را
 مشون شد از دایغ عرفان
 پوشید لباس احمدی را
 آن طیبیل علومی آستیان
 گردون شده شیشه شیش
 از فقل خستم سخن اقراب
 یک شیشه ز جام او است افلاک
 اکواب جهان پرازمی او است
 او طرفه شمر ری کام دل زد
 او رمز در گبو شس دل گفت
 او ریخت ز قطع شاو لولاک

قیوم زمانه چشم در راه
 آن نادره کے کند تولد
 بشگفت گلے ز باغ شاہی
 تابندہ چسراغ شرع امجد
 رشک مر و آفتاب تابان
 کزوش ثقب غلام معصوم
 افروخت چراغ ملت دین
 انگہ بسو ک سعی فرمود
 گردید ننگ بحر عرفان
 در جیب شدش ہزار منصور
 آرامت سر بر قطبیت را
 افروخت چراغ نقشبندان
 نوشید مے محمدی را
 بگرفت سماع عاشقانہ
 بر کف شدہ ساغر آفتابش
 لبریز نمود حجام مطلب
 خم خانہ او بیرون اوراک
 بیرون زد و کون نشہ او است
 مضراب عجب بتار دل زد
 لولے لولے و گزر بحر دل سفت
 صہبای جنون بجام اوراک

نوشید شراب مصطفائی	وز میکده ہائے کبریائی
بنہاد کلا و شوق ہر سر	بجرفت قبائے عشق در بر
رخ کرد بسوی ملک حضرت	بشت بسرج رخس ہمت
بروش بجریم بے زوالی	ناگاہ جذبات لایزالی
ہم کرد قیوم خاص عاش	زوسکہ قطبیت ناش
ہم فرد ہام وقت خود شد	ہم غوث امام وقت خود شد
کونین چو حلقہ بر در او	شد ملک ملک مستخداو

این منظوم بسیا طویل است قدر سے ازان در تذکرہ خوارق ذکر خواهد شد کہ بد آنجا
 مناسبت دارد انشاء اللہ تعالیٰ اینجا قدر سے ایما براحوال ایشان شد چنانچہ
 مشتق انمونه خروارے گفته اند می آند کہ آنقدر استغراق و حضور بر ایشان غلبه داشت
 کہ بر جسمیات ظاہری اگر چه در نظر ایشان می گذشتند ادراک نمی فرمودند مگر از حضار
 مجلس ایشان را بر آن مطلع می ساخت این نقل اشارہ باین مدعا می نماید می آند کہ در ایام
 کبر سن نوعی با مرض بار و مبتلا شده بودند و طبیب جهت پرہیزانہ ایشان گوشت
 مرغ معین نموده بود و خامی کہ در سطح معین و ہمیشہ بکراں ازان بحضور عالی نمی برد و در
 مرغی بیک پاچنا پنچ عادت مرغان رفته است ایستاده می شوند ایستاده بودند آن مرد جهت
 رفع منطنہ کہ ہمیشہ بیک پائی را برای خود میداشت ایشان مطلع ساخت کہ حضرت
 پر بنیید کہ مرغان این ولایت یکپا دارند خدمت ایشان دیدہ یقین و انمودہ
 فرمودند کہ سبحان اللہ چه قدرت کاملہ است کہ بعضی مرغان را یکپائی خلق نموده
 و ما محتاج اورا بیکپائے کفایت کرده این از کمال استغراق و حضور ایشان منجبر است
 کہ تا این حد از احوال ظاہری منجبر بودند و تمام ہمت والامی شان در امور کمال باطنی مصروف
 بودہ و در زو فیض بیاض خاص ایشان است و در ان از کشف و الہامات و علوم و

معارف نبوی و تحقیقات و تحقیقات نگارش نموده اند و در صفات ذات و آثار و افعال
 بطرز خاص خود از عبارات عالی و اشارات متعالی بیان فرموده که عقل عقیل از دریاضت
 آن عاجز و درک دراک آن قاصر و آن بیاض مبارک تمام بدستخط شریف ایشان است
 دوران از الهامات و خصوصیات خود آن قدر باریک مقدمات آورده اند که ظاهر نمودن
 آن بیاض جز بنظر خواص از جمله محالات است مسموع از اکابر است که خدمت ایشان در
 رنگ اجلا و کبار خود باین الهام نیز ملهم شده اند که غفرت لك و لمن تو سئل بك
 بواسطه او بغير واسطه الى يوم القيمة و این الهامات بجناب حضرت مجدد
 الف ثانی و حضرت عروة الوثقی و حضرت قیوم الزمان شیخ محمد صبغته
 الله رضی الله تعالی عنهم شده بود و این خلف رشید نسبت اجداد کبار بیان
 متنازله عادات و عبادات ظاهری ایشان بتمام مطابقت سنت واقع شده و موافقت
 حضرت اجداد خود را در افعال و اطوار و آثار آن قدر حریص بودند که ما فوق آن تصور
 نباشد و در امور که سنت ازان ساکت است تا ملغ الهام بودند حتی که از
 اکابر مسموع است که نوشیدن آب بے اذن الهام بایشان میسر نبود و در ایامی که خدمت
 ایشان بزیارت حرمین الشریفین تشریف می بردند و خدمت حضور حجة الله
 و حضرت وحدت و دیگر کبار حضرات نیز عازم آن سفر بودند چون خدمت ایشان
 خوگر نماز متجدد خود حضرت قیوم الزمان بودند و صحبت و یحسان بر ایشان گران
 می نمود و از این بجز بجناب حضرت قیوم الزمان عرض نمودند که فقیر را سوائی صحبت
 حضرت صحبتی نمی سازد و باخوان و بنی اعمام حضرت درین سفر همراهم هر چند ایشانان
 همه کامل و مکمل اند اما از آنکه این فدوی سوائی ایشان بطرف مد نظر ندارم و ادب صحبت
 و یحسان کما هو ازین بوقوع نخواهد آمد بلکه حضور مجلس عالی ایشانان نیز بمن گران است
 بهر دو موجب آزار ایشانان شود و لقصی ازان بمن عاید شود و خدمت حضرت قیوم الزما

ن
 ایراد نموده اند

فرمودند که کشف کوفی را با شما همراه میسازم چه شما و این کار بر همه از آن مقام عبودیت نموده اید و در
 عرصه سفر احتیاج بدان میشود و چون این نسبت ملازم شما شود همه همراهان شما را احتیاج
 بشما خواهد بود چون محتاج شما شدند در هر سفری شما خواهد بود و خدمت ایشان
 مرخص شده با حضرات دیگر ملحق شدند و در واقع عظمی بایشان نمودند که اگر مرخص
 کوچ نموده بدان منزل رفته شود موجب این بلیه خواهد بود آن واقعه بعینه در حفظ
 فقیه نمانده اما دیگر صاحب زاوه گان را ظاهر میاد باشد و حاصل آن چنین است
 که ایشان بحضرات اعلام نمودند که امر در چنین و چنان بمن نموده اند و منع در کوچ
 فرموده اند حضرات فرمودند که ظاهر مقدمه بنظر نمی آید و کشف چندان اعتبار
 ندارند گاهی واقع می شود گاهی واقع نمی شود و توکل بهتر است القصة بعد اللیتا
 و التي کوچ نمودند ایشان آن روز از حضرت تخلف فرموده فرستاد آن بایشان
 ملحق شدند آن واقعه بحضرات رو داده بود و موجب یار آزار ایشان شرح
 بعد از آن روزانه هیچ منزل کوچ نمی نمودند که از ایشان استصواب آن ننمیدید
 و نیز سموع شده که در همان سفر چون کشتی ایشان بدر یا قریب جدو رسید گونه
 باد مخالف وزید و کشتی در تنهایی آمد و امید خلاصی از تمام رُکاب آن بکس
 نماند همه از همدگر بگری و وداعی خواستند و غوغای محشر در اهل آن مرکب افتاده
 بود و خواص و عوام حیران و سرسیمه شده بودند و شبیه یوم تریه الناس
 سکاره و ماهم بسکاره پر تو س انداخته بود و خدمت ایشان در آن
 هنگام بفرار کلی براقبه و متفرق شغل و شتندگی از حضرات ایشان را جنبانیدند
 از کیفیت معامله با خبر کرد و ایشان فرمودند که خاطر جمع دارید که انشاء الله تعالی
 روز جمعه بجامع جدو بخیریت نازاد خواهد یافت و هیچگونه مکر و سهو واقع نیست
 فوقع کما بشره رضی الله تعالی مشهور است که روزی ایشان بطواف

مشغول بودند و در آن اثنا سارقه بجیب مبارک ایشان دست انداخته حال آنکه
 جیب مبارک ایشان خالی بود ایشان بر آن مطلع شده دست او را گرفته با خود
 میگردانیدند تا دوره طواف با آخر رسید و آن شخص هیچ فرغ خود را از دست ایشان
 برآیندن نتوانست لاچار خود را با ایشان گذاشت چون فارغ شدند دست او را
 کشیده بگوشه بردند و خادم را فرمودند که مبلغ کذا حاضر ساخته و بدان سارق عنایت
 نمودند و فرمودند که مرا شرم آمد که دست او از کیسه من خالی رود و می آید که دست
 ایشان بر کنار دریای آنک منزل داشتند جهت وضو بر کنار دریا آمدند خدمت
 میرغیاث الدین که خلیفه جبهتند ایشان بوده و نظمی که بالا ثبت شده تصور فرموده
 او است حاضر آن خدمت بود بر کنار آب سنگه را با و نمودند که فارس است و صحبت
 آن وارد که نمسوس آن طلا شود اگر کار شما است بردارید خدمت میر مذکور چون
 در جذب بود موافق مذاقش نیاند و بعضا سیکه در دست داشت آن سنگ را
 بدریا انداخت سنان عصائی او آهسته بود فی الفور طلا شد آن را نیز بر آورده
 بدیا انداخت خدمت حضرت قطب الاقطاب تحسین مہت او کردند و طالب
 صادق دانسته القاع نسبت خاصه خود بقدر استعدا و فرمودند و نیز مسموع است
 که یکبار در کشتی آنک سوار شده عبور می نمودند و دریا در آن ایام در طغیان
 بود کشتی را از حدی کمی برآید پایان برد آن مکان را کمالی و جلالی می نامند محل مهیب
 و مهلک است چنانچه از عابران دریا پوشیده نیست ملاحان فریاد بر آورده
 ایشان از استغراق با خبر شده فرمودند که چه غوغا است صورت حال بعضی آن
 قدمه ارباب کمال رسانیدند ایشان فرمودند باک ما را دید که فقیر پلیم شده ام
 که اهل این کشتی از غرق و حرق و بنیاد آخرت محفوظ اند ملاحظان را از بشارت
 ایشان دل قوی شده در تردد کشتی شدند ایزد تعالی خلاص آنها از غرق نمود

کشتی را با من ساینده چون از شتی فرو و آمدند شخصی از آنها بر عرض ساینده که حضرت بشارت
 خلاصی غرق و صرق مینا و آخرت عنایت نمودند در حق تمام اهل کشتی در دنیا خود این
 مزده بصحلول پیوست در عجبی نیز امید است که ثابت شود اما درین کشتی چند نفر
 هندوان اند و در حق آنها این بشارت چگونه راست آید درین مقوله بودند که هندوان
 مذکور آمده بخدمت ایشان اظهار نمودند که ما را اخلاص کلی حاصل شده با کلمه عرض
 نمایند که مسلمان می شویم همه بخدمت ایشان اسلام آوروند حتی آنرا که ایشان را
 مبارک که خود را پوشید می داشتند یا در پاکی مبارک خود و ناله می کشیدند که
 در رگزار مبادا عذ و خدا جل شانہ و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم بنظر من
 و راند اتفاقا اگر مهندومی بشر فرییدار ایشان مشرف می شد و حال کلمه می خواند
 و مسلمان میشد و این واقعه بکرات وقوع یافته هند و آن از این معنی با خبر شده
 از رگزار ایشان دور می شدند و منقول است که خدمت ایشان درین
 ذوا دیوان حافظ اعتراض نمودند که فرموده **فرد**

من ازان حسن روز افزون که یوسف داشت دستم
 که عشق از پرده عصمت برون آرد زینجا را

مے فرمودند که باعث بر عصمت زینجا عشق حضرت یوسف رح شدند
 آنکه موجب نقض عصمت او گردید و مے فرمودند **فرد**

کمال حسن یوسف را چه دانی حافظا بشنو

که عشق او سبب گردید بر عصمت زینجا را

درین معنی هم اوب جناب حضرت یوسف صدیق صلوات الله
 علی نبینا وعلیه مے ماند و هم اوب حضرت زینجا که حرم محترم او است آن
 قدر در آداب انبیامی کوشیدند که بالاتر از آن متصو نباشد و در اجتماع این فرد

کہ ذکر می شود و بجای اولو الغرم اولو الغنم تخریر می نمودند **فرد**

در آن روز که غسل پسند قول

اولو الغرم را اول بلرز روز مهول

می فرمودند بر چپ راز غفلت کبریا جناب قدس خداوند جل شانہ منجز است بصعوبت
قیامت مشعر اما از صریح کنایہ بہتر است کہ باو اب انبیاء صلوات اللہ علیہم ایق
و این کہ یہ مبارک بدان وال ان الذین سبقت لهم من الحسنہ اولیک
عنہا مبعد و ن لا یسمعون حسیسہا و ہم فیہا اشماتت انفسہم
خالدون لا یحزہم الفزع الا کبوت و تلقہم الملائکة ہذا
یومکم الذی کنتم توعدون ^۱ مروی است کہ شبہ خدمت ایشان
در ملازمت مرشد خود کہ جد ایشان نیز بودند از خانقاہ علی بدر حرم سرائف
آوردند از آن مکان طلبِ خصت نمودند کہ بخلوت خود تشریف برند خدمت
حضرت قیوم الزمان فرمودند کہ ساعتی توقف نہاتامن از اندرون گردید
بیایم تو حرفی دارم خدمت ایشان آن جا ایستادہ ماند و جد ایشان چون
بحرم محترم رفتند از خاطر مبارک ایشان نسبتان شد ایشان تا صبح ازان
مکان بیجا نشد پیمان ہیبت ایستادہ ماند حتی الصبح چون جد ایشان برای نماز
صبح برآمدند ایشان را در همان مکان ایستادہ یافتند معلوم نمودند کہ از ہون
وقت ایستادہ اند استفسار نمودند بوجہ رسانیدن ازان وقت منتظر بودم
رخصت نمودند کہ وضو کردہ برای نماز بریا و نسبت خاصہ خود را بایشان القا نمودند
بے مریدان را بدین صفات باید بود و تا از فیوضات پیر بہرہ ور گردند مشہور
است کہ بیچ بے ادبی بخدا رسیدہ است کسانے کہ بخیر مت و ادب تو نسبق
یافتہ اند انہا فیوض و برکات مستحق اند نہ غیر انہا من خدام خدام **فرد**

ہا کہ عاشق شد اگر خود نازنین عالم است

نازکی کے رست آید ناز سے ہا کہ شید

تذکرہ ثانی از منتخباً دس در ذکر بعضی خصوصیات و
خرق عادات جناب حضرت قطب الاقطاب حضرت حاجی
شاہ غلام محمد معصوم قدس سرہ اعزیز

مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهَا - چند خوارق جناب ایشان را خدمت میر
غیاث الدین مذکور در نسخہ مذکور خود بہ نظم کشیدہ است اینچہا همان منظومہ تبرکات ایراد شدہ

مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهَا نَظْمًا

بشنو تو ز من خوارق او
شد صحبت من بتر اثر خاک
زین قطب زمانہ نیستی کرد
اقتادم از طور و درول
بمخو و بخوابم از کرامات
بابہ طرفش شکوہ زارک
چون عارض ہوشان گل او
و از لالہ زعفران گیہاش
آہش چو زلال روح پرور
صحنش چو گل سمن تماش
برودہ کرد وز بہشت رضوان
آمد بظہر عمارت خوش
پرفیض کرامت آشتیانہ
جنات نخل بزمیت او

ای خاصہ مرید صادق او
رونے بجنارہ سرائے
آن جاہل بے تمیز بے درد
از غیبت آن مظن جاہل
آن شب ز تصرفین علامت
بستان خوش عجب بہارک
چون طرہ حور سنبلی او
از چادر سبز فروش رہش
خاکش بیشال مشک و عنبر
سروش چو الف کشید قامت
باز نیت خوبی آن گلستان
در او وسط آن صدیق پیش
ایوان خوش و عجب مکانی
از عنبر و مشک طینت او

اوز سجائره میرلی

در اوسط آن بساط النور
 و از اش ازل ازل از ان ز قدرت
 دیدم که در نوشته مرده
 یعنی شیه دین امام قسیوم
 چون مهر سپهر عالم آرا
 دیدم که بنزد بزم آن شاه
 آن مرشد عاشقان سرت
 لب پر گهر سلام بکشود
 با شوق مصافحت کنا و شکر
 یک خلعت سبز آن نکو مرد
 پوشانند در او شاد و بخت
 آن پیک نجستی بی اقبال
 چون بیبل مست در بیان شد
 گفت آن شیه بارگاه سردار
 کین خلعت قطبلی است از شاه
 آن پیر چو این سخن بگفتش
 گفت این سخن آنغور زندگوار
 از خواب چو دیده بر کشوم
 آن رنگ خط چو بود در دل
 آنکس که نموده بود غیبت
 چون صبح رسید شب بدر شد

فرش و گری ازل آن نکو تر
 گسترده بساط طهای صنعت
 بر سندی عهد خویشش فردی
 قطب جهان غلام مصوم
 بنشسته در آن مقام کبری
 یک مرد پدید گشت ناگاه
 بهر او پیش ز جامی بر جست
 او را بسی احترام نمود
 تشریف بجای آوردش
 از تحت تمیص خود بر آورد
 انگه مهابد بر سخن دست
 آغاز نمود گوهر قال
 از و روح دین گهر نشان شد
 شائسته خلعت محمد
 بهر تو رسول حق فرستاد
 چو گل مهره بر شگفتش
 در کتم عدم بگشت مستور
 مرآت دل از خطر ربووم
 شد رفیع ز فضل بیکر کامل
 زوق صد شنبو بیکر عبرت
 رگشت غروب شب سحر شد

در بای حصار شرق بکشت
 رفتم بسلام آن فلک جاه
 غیبت گر آن ولی یزدان
 آمد بقدم شاه غلطی
 گفت ای شیخ مسند هدایت
 دیروز خطائی بر زبا نم
 ورواقعه خویش را بیکبار
 آن شاه سوار قلاع وحدت
 زد نعره بمن که خیزم مقهور
 کین خانه سرای مخلصان است
 بوجهل چه وجهه قدر احمد
 روز و دو بان و لے بگرو
 رود امن قطب ابدت آر
 اکنون شدم ای امیر عرفان
 بد کردم و توبه کردم اکنون
 گرتونه پذیرای این گناهم
 آن قطب چو دید حال را
 ای گشته اسیر نفس مرد
 تا که ز گمان نفس کافر
 این طائفه ماه و آفتابند
 این فرقه دمام در حضورند

بیضای فلک سلج بنمود
 دیدم که پدید گشت ناگاه
 با آه و فغان و چشم گریان
 زین حاش آن ولی پرسید
 خورشید سراق و ولایت
 بگذشت ز جهل و از گمانم
 دیدم بر نقش بند ابرار
 بیضای سپهر دین ملت
 از صحبت ما تو دور شود دور
 که جایی قدم منکران است
 تا چند شوی با ولی سابد
 مستنقر این گمان بد شو
 ورنه بعبص شوی گرفتار
 از گفته زشت خود پشیمان
 رسمی بنمایدین جگر خون
 پس روز حساب روسیاهم
 بخشید خطائی بے کنارش
 این طائفه را چو خود میندار
 بازنده دلان چه گردی منکر
 از بهر تو لیک در حجابند
 غواص میطراحت نورند

لیکن تو ازین فریقہ دوری
 از پر تو آفتاب خساور
 یک صوفی آن شہ نکو نام
 آن صوفی چو دام خویش در خواست
 زد سپلی بر عذار صوفی
 با جان حنین و چشم پر آب
 برگفت ہر آنچه باہر بود
 آن قطب سر اوقات افلاک
 از کثرت اشتداد غیرت
 سجہ بزین ننگ راز دست
 آن بھر خواص عادات
 گفت ای شہ ملک لایالی
 ہر کس کہ بجار ماست کج باز
 ناگاہ ز کردگار بے عیب
 ہر کس کہ ترا ماید آزار
 از رحمت خود گنم برونش
 ہر کس کہ زور گہ تو روشد
 آن نیست بر آسمان اجلال
 مستانہ صفت نو ویدہ بچشود
 کامروز در ابھ کم یزدان
 مرد و شد عاقبت زور گاہ

ہے چہ نشان دہم کہ کوری
 بے بہرہ مانند مرغ شہپر
 بر ظالمے داشت اندکے دم
 آن مرد ز روی جہل در خواست
 شد خستہ دل فگار صوفی
 آمد بحضور قطب اقطاب
 بگریست جبین بجاک آلود
 این قصہ شنیدش غضبناک
 شد سرخ چو گل جبین حضرت
 مستقبل قلبہ زود نشست
 برداشت دو دست سنا
 قائم بریر بے زوالی
 اور بسقر تو سرنگوں ساز
 الہام شدش ز پر غیب
 اور انقبض کنم گرفتار
 سازم بچشم سرنگوں کش
 مردود الہ تا ابد شد
 زین سرچشمنید گشت خوشحال
 رخ جانب صوفی کرد و مرد
 کردیم بجاک تیرہ یکسان
 از قہ ولی نمود با اللہ

اکنون شنوا از هلاک آن مرد
 آن مدبر بے تمیز گم راه
 شد بند یک استخوان بخلقش
 و مرفت قفا به گشت مجنون
 از قهر خدا بمشرد آنروز
 از غیرت آن ولی یزدان
 هر کس که باهل دل در افتاد
 ای گشته مطیع نفس کافور
 این بے ادبی این جنونست
 از جاهلی و زکورت حیف
 این قوم چون تیغ آبدارند
 رو به توجه داری ترک تازی
 ای ظالم گلشن هدایت
 در راه مجاز بودم آزار
 یک شب بدلم شرار نوشت
 چون مرغ ز حبس تن پریدم
 کان طرفه سرامی بوالعجاب
 از شش صحبت چهار ارکان
 ناگاه بنظر و آمد از دور
 القصد از ان زمین گذشتم
 دیدم بنگه که قطب مرحوم

کور انصب چسان فنا کرد
 در اکل طعام بود ناگاه
 نزد یک رسید جان بخلقش
 شد حال تباه او در گگون
 بر او بیجان سپرد آن روز
 گردید بخاک و هر کیسان
 در حال سرش تن بر افتاد
 بازنده دلان چه گردی مگر
 انداخت بچاه سزگونت
 خود را زنی تو بر دم سیف
 جان از تن بے ادب بر آرند
 بازنده دلان کن تو بازی
 بشنوز غیاتی این حکایت
 یک ماه بلز ز تپ گرفتار
 ضنعم بر بود رفتم از دست
 خود را بسرامی او بدیدم
 گو یا که جهان در دست فنا
 پهنای او هزار حنپدان
 هر سومی سر اوقات از نور
 مقرون بسراوقات گشتم
 گردید پدید عیسی معصوم

دستم گرفت زهنون شد
 دیدم بمیان بر سر سیر سے
 گردیده جهان زر و حی آن
 این بنده ز راه نما پرسید
 این کیست که هست عالی القدر
 این کیست درین صفوف خلقتان
 این نور تجلی صفات است
 یا هر سپهر لامکان است
 گفتا که جیب لایزال است
 آن تخت نشین قاب قوسین
 آن خاتم انبیاء بر حق
 یعنی شهباز گاه سرد
 القصه بان سول شرف
 سر بر سر کعبه اش نهادیم
 بهمدست خود آن جناب حضرت
 آن قطب ز خاتم النبیین
 برداشت و دست بر عاقد
 زان منفی چون دیده بر کشودم
 گردید و طمغرح و فناد
 این است آفتون کمان پیران

در نیمه عالی درون شد
 بنشسته چو ماه بے نظیر سے
 چون مطلع نیر سحر گاه
 کای رهبر سالکان تجرید
 رخساره چو ماه و یسده القدر
 بنشسته به تخت نور اعیان
 یا آینه جمال ذات است
 یا شاه سیر ملک جان
 شاهنشاه ملک بر و آل است
 سلطان لما خلقت کونین
 گردید قمر ز کلب او شوق
 تاج سر مسلان محمد
 گشتم زیارتش مشرف
 در پای مبارکش فتادم
 مایه به پشت من بشفقت
 طلبید شفا یی گفت آمین
 خوانان شفا این گد اشد
 شکرانه حق بدل نمودم
 گشتم ز بلا و رنج آزاد
 این است طریق دست گیران

تذکره خوارق ایشان را بر همین مقدار اختصار نموده شد اگر بتفصیل

آن می پر و او به مثل این ساله با نیت بجمع میکرد و تطویل می بخامید از مقاصد دور افتاد و

تذکره ثالث از منتخب ساس ذکر وفات حضرت آیات جناب قطب الاقطاب رضی الله تعالی عنه

ص **ص** است که چون عمر حضرت ایشان از حد و تسعین تجاوز نمود و قربصال خود را اظهار می فرمودند و مقارن آن ورود آفات در بلدان هند پیدا شد و مثل در سلطنت چغتایه پدید آمده بود در آن ایام احمد شاه بادشاه در آن با عسکر عظیم باراده و هلی بلاهور رسید و بیرون بلده مذکور فرود آمد از آنجا شاه ولی خان که وزیر او بود با سردار جهان خان هر دو را بخدمت ایشان فرستاد و خدمت ایشان بیرون قلعه در میدانی محله سکونت داشتند هر دو امیر مذکور بخدمت ایشان مشرف شدند و قدم بوسی حاصل نموده معروض داشتند که سلطان سلام فرستاده و جهت فتح همت در یوزه نموده خدمت ایشان فرمودند که عمر فقیر باخر رسیده ساله پیش بودن خود را نمی بینم در آخر عمر تنگ سلاطین هند را نمی گذارم هر چند سلطان هند از این خاندان گردیده و قبل توجه خود را برانگنده نموده و از آن جهت خلل کلی در سلطنت او راه یافته بر زوال سلطنت آماده شده اند آمدت حیات فقیر کم مانده تا زندگی فقیر باو متعرض نشوید که فتح کلی نخواهید یافت و سال آسند فقیر ازین دنیا سفر خواهد نمود فتح کلی نصیب شما خواهد بود و دستها که خود را از خادم طلب نموده افر فرمودند که دو جا کنند یک قطعه بوزیر شاه ولی خان عنایت نمودند و قطعه ثانی را بسردار جهان خان شفقت فرمودند قطعه که بوزیر عنایت شده بود بر قطعه سردار

می چسبید فرمودند که قدر منزلت شما هر دو بزیادتی و کمی این قطعه متفاوت خواهد افتاد و رخصت نمودند هر دو و امیر مذکور بعضی سلطان کیفیت ارشاد ایشان را رسانیدند هر چه که در آن مرتبه تردوات نمودند نافع نه افتاد و بفتح صورت پذیر شد سال دیگر که ارتحال ایشان از این دایره پر ملال واقع شد باز سلطان درانی آمد و بحسب مدعا کامیاب شدند نیز مسموع شده که بعد از تولد مرشدی حضرت قیوم جهان فرموده بودند که مرا برای وجود این فرزند داشته بودند چون این فرزند بوجود آمد سبب بودن من در این عالم نمی نماید و بشارات بسیار در حق ایشان فرمودند - انشاء الله تعالی در احوال ایشان مذکور خواهد شد و از این نوع اشارات بقرب ارتحال خود بسیار نموده اند در سنه یک هزار و یکصد و شصت یکم از حد و توسعین متجاوز شده بقرب صدر رسیده در پنجم تاییح ذی الحجة الحرام بوصول جناب قدس خدایوند تعالی شان شرف شده اند انشاء الله و انشاء الله و اجمعون تاییح وصال ایشان را بسیار یافته اند اما بنزد فقیر از آنها منطوقه که میر غیاث الدین تصور نموده است موجود بود و تحریر آمد نظم

ز بستان بجد و الف ثمانی
بر آمد از نهال صبغة الله
مه از بروج امام العارفين بود
نبی رانایب کامل کمل
امام الاولیا از حق خطا بش
پس الفی سیکصد شصت یکم

بباغ قطب معصوم زمانی
عجاب گل چشم آسمانی
که مهر آسمان جانش خوانی
مجد و شان قیوم جهانی
با سیم معرفت معصوم ثانی
بجنت رفت خوش زین ارتقا

و قبر مبارک ایشان واقعه دار الارشاد در روضه مبارک حضرت عتره الوکلاء
بیرون گیند شریف متصل قبر شریف الدی ایشان حضرات العارفين رض واقعت

طوبی لمن زارها و قبہ خوروی برایشان بنایافته خدمت حضرت میر غیاث الدین
در انصال شجره ایشان و انتساب ایشان بسلسله علی نقی بنده رضی اللہ تعالی
عنہم آری باب اهلها زیا بنظم کشیده اند اینجا ایرادی نشود: —

قصیده شجره

<p>نام و نشان اسبج ز آدم نبود صورت کونین عدم بوده است ذات شبه لم یزلی بوده است خود بخود از قدرت او چو شد گوهر سراسر محمد ظهور کرد جهان را ز عدم آشکار صاحب آن خطبه لولاک است اوست شبه سرور این گیان صلی اللہ علیہ و آلہ باز بیا بر صفت چار یار یعنی ابوبکر امام المحدث یعنی عمر بادشبه انس و جان یعنیک از و دیده ایمان گرفت تختیدار یعنی علی ولی آن دو مہ برج سپهر شرف یعنی علی یعنی حسین حسن</p>	<p>پیشتر از آنکه دو عالم نبود خلقت لوح ذلکم بوده است حی قدیم ازلی بوده است بهر ازل نور محیط احد گشت از ان جنبش دریا نور باعث او خالق پروردگار خسرویه خمیمه افلاک و هست اوست شبه کشور افلاکیان انی قد امنت با قبس اله از پے این نعمت نبی کبار فضل اصحاب شبه مقتدر آنکه لم یزید ز عدلش جهان چشم جهان نور ز عثمان گرفت مخزن سراسر رضی و حبلی آن دو گل گلشن شاه نجف آن دو شاهنشاہ زمین و زمان</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

خیر کنون بریط دل ساز کن
 دست بند در خم این سلسله
 ای بلقب طوطی مش کوشکن
 خاص ازان گوهر خود مصطفی
 خازن آن گوهر احمد علی است
 شد پئے آن ولی خافقین
 آنچه گرفت از پدر آن نیکزاد
 از پئے آن نیز امام هم ام
 آنچه ز باقر بر صادق رسید
 ای پئے آن قدوه کبرائے دین
 یعنی شیه مملکت عارفان
 از پئے آن مہر سپهر سے
 شیخ جهان قطب ان بو علی
 از پئے آن قبلہ اہل صفا
 یوسفی از چاہ دل آہ برو
 پر تو از طلعت او ناگهان
 شور محبت پخت بازار او
 شد دل عارف ہم زمان بہرورد
 ای پئے آن حبیط نور احد
 گشت چو او واصل نور فقیں
 آن شہ دین چون ز جهان پخت

پرودہ ز رخسار سخن باز کن
 رو بلقن درد و جهان غلغلہ
 باز بیا بر سر اسل سخن
 ریخت بصد ر علی ہر نفسے
 سلسلہ آرائے محمد علی است
 صاحب این سلسلہ یعنی چین
 جملہ سپارید بزین العباد
 داوہان گنج بیاق تمام
 شد ہمہ درج صدف پزید
 گشت درین حلقہ حرفیہ فکین
 قطب جهان بو الحسن خرقان
 کو کبہ دور ابو القاسمے
 جامی نشین شد پئی آن دوولے
 مہر شرق ہمدان زد ضیاء
 شد ہمہ خلق جهان رہمنون
 زد بدل پادشہ عجم وان
 جملہ جهان گشت خریدار او
 ریخت جہان غلغامہ بر ریوگر
 طبل فلک نوبت محمود زو
 شد پئی او خواجہ علی جان نشین
 خواجہ ساس بجائش نشست

شد پئے آن ولی ذوالکمال
 آن گهر قسزم ستراللم
 گشت ازان بد زمان مہر
 ہادی کل مرشد دنیا و دین
 شاہ سر پر بلد غوثیت
 شمس و قمر رشک بر راہ
 گشت چہرہ لبش جلوہ گر
 از پئے آن سکہ شامشہی
 چون دل او مخزن امر آشد
 بر شرف مسند آن حق پرست
 آن شیر دین خواجہ در ویش را
 گشت پس از دہر شہور و سنہ
 از پئے آن خسرو خورشید فر
 یعنی میر برنج سپہر یقین
 شد مد و خور مقبلس سینہ اش
 طرف علی ز کف ساجی گرفت
 از پئے آن کشور ہندوستان
 مرتدیان خواجہ عالی گہر
 وصلی پر از جلوہ انوار اوست
 از پئے آن مقبلس سحر نور
 یعنی قح پر می صہبامی ناب

کو کہ حضرت میر کمال
 نور نبی میر سیاوت پناہ
 خسرو دین یعنی شہ نقشبند
 قطب جہان مہبط نور یقین
 سکہ زن ملک قطبیت
 شیر جہان رو بہ در گاہ او
 شد دل یعقوب زان بہر دور
 زد جہان فیض عبید اللہی
 معتکف پرودہ انوار شد
 قطب زمان خواجہ زاہد نشت
 کرد عطا خواجگی خویش را
 قطبیت خواجہ دین امکانہ
 کمالی بر مسند او شد و گر
 خواجہ باقی سر مردان دین
 گنج معانی دل بے کینہ اش
 جملہ جہان رامی باقی گرفت
 گشتہ سراپا وطن بوستان
 مید ہدش از حنبت ضوان خیر
 وصلی کو بلدہ ہر ار اوست
 شد گہر ذات مجدد ظہور
 احمد فاروق شدہ کامیاب

زود بخش آن شه عالی مقام
 این در تاب از صدق و یقین
 جذبه آن اکمل شمس اقتباس
 رونق از مملکت هندی است
 مست می میگردد مصطفی
 قافله سالار سفر در وطن
 ساغر آن قطب چو سرشار شد
 از پئے آن قطب حقیقت پناه
 یعنی قبح بخش دل طالبان
 سرور اقطاب شه اقتدا
 در نسب این برج فلک انتساب
 بکس فعی تر فلک شان او
 مہبط نور او است ز اسرار پر
 شاه سوار که بیک حمله او
 ای پئے آن شاه مجدد سیر
 نائزہ باطن آن اولیاء
 گشت سہمی جبروت آئینان
 نشد پئے آن ویلئے ذوالمنن
 سرور عشاق شہ عارفان
 ہادی ہمدی جهان از ازل
 از پئے آن خواجہ خورشید پیم

سکہ بہند زمین روم و شام
 چو ہر اورا شرف دیگر است
 بود ز حد بیش بر آن قیاس
 زینت از و خطہ سہرند یافت
 بحر کرم معدن صدق و صفا
 پیش تیشین ہر صفی انجمن
 جلوه کنان وصل دیدار شد
 داو ضیا مشعل این شاہراہ
 شمس جہان بد زمین زمان
 خواجہ مہصوم امام الحدی
 عالی سپہرست پراز آفتاب
 باد شہان حلقہ بگوشان او
 بحر محیط او است ملیک در
 برو بہ معنی سبق از جملہ کو
 شد مہ قیوم زمان جلوه گر
 شعلہ زمان شد ز سکت تا سما
 ساخت مقرر بر وفق لامکان
 غوث زمان بدر زمین زمین
 خواجہ مہعیل مہ برج جان
 باد شہ کون و مکان بی بدل
 نور قر اغوث زمان شد پیم

صد شین شہوت در زمین

شاه سوادِ صغیر مردان را
 مرشد دین با وی پنج القوم
 گردش افسار باب حال
 صیر فی گوهر بیستے قدس
 تازه گلے گلشن اسلب
 مروجه گردان فیوض الاله
 جبره فرآنده کاسات عشق
 آینه قابل انوار ذرات
 نور مجسم در بحر شهود
 پیش رو کو کبته قلع دین
 بادشہ جمله اساتید خضر
 فیض اعم مظهر نور قدم
 واقف اسرار بطون فی لبطون
 درویش میکده لحد پزل
 میکده طره بر آهسته
 چون در آن میکده را در کشا
 ساغراو پر زحمی و یگر است
 تا بابد رشته ارشاد او
 شکر خدا را که چنین سلسله
 بار خدا یا بحق این شهبان
 گر چه بدر گاه تولد کردگار

قطب زمان حضرت مدهوم شاه
 کان یقین وافی عهد القدیم
 خاک در شش اشک عیون لال
 مقتبس نور تجلی قدس
 نخل زراکت قد شیرین طرب
 سلسله جنیان رسالت پنا
 مینج مستی حالات عشق
 معکف برج حریم صفات
 مالک دل کاشف سرود وود
 زیب دو مجلس اهل یقین
 مومنین جلوه جساوید فقر
 بحر سخا منبع جو و و کرم
 ناظر انوار شیون در شیون
 پیرمغان اکمل روز ازل
 یا طه آن نشه که می خواسته
 غلغله در گنبد گردون قناد
 نشه او هم زتنه و یگر است
 کند و بسا از کفلا و لاد او
 نظم نمود از من بے حوصله
 از در خود بر و غنیمت مران
 عاصم و روسیه و نرسار

یک بر آن لطف تو دارم
 یک نظر از رحمت خویشم بکن
 گر چه نیم لائق آن یک نظر
 لے کرت چاره گر هر دے
 بیکسم و ما جزو خوارم بے
 راه سوی گلشن جانم بده
 چشم دلم جانب خود باز کن
 گر چه غیانی است ز عالم بهتر

از کرم خود مکتم نا امید
 چاره در دودل ریشم بکن
 رحم کن و بر کرم خود نگر
 حل بود از لطف تو هر شکلی
 در دو جهان جز تو ندارم کسی
 از شر نفس امارم بده
 گلخن جانم چمن راز کن
 عفو کن و از گنهم در گذر

هر چند خلفائے جناب حضرت قطب الاقطاب سوائے فرزندان علی
 مقدار ایشان نیز بسیار بودند اما حضرت امیر غیاث الدین بسیار در اقران
 خود ممتاز بودند و بدرجات کمال و اکمال رسیده شمه از احوال ایشان لازم که بیان
 آید اما چون درین مختب تمام اختصار منظور است لهذا بطریق ایجاز از کلام خود
 او که در مبادی احوال خود در عین جذب فرموده است نوشته می شود و مصحح
 بر حال تو هم حال تو برمان و دلیل **نظم**

که در حجابم که مست دیدار
 که محو ذاتم که در صفاتم
 گاه بحر وحدت گاه موج کثرت
 شمع عرفان و امی ماه تابان
 در خود سفر کن از جهان گذر کن
 کان یار حاضر در تست ظاهر
 گشته حواسم کتم حجابت

که عین ظلمت که غرق انوار
 گاهے در افعال گاهے در آثار
 آن موج زین بحر بیرون پندار
 از میخ امکان خود را برون آر
 انچه نظر کن بر روی آن یار
 یکل ز خواطر خود را بگنجدار
 ورنه عیمان است آن شمع خسار

گنجی است در تو لیکن چه چاره
 خواهی که بیانی را به بدین گنج
 خواهی که گردی غرق تجلی
 آنکه چون منصور بر یاد آن نوز
 گشتی چون منگانه ریج از شک
 بر زن چو عشاق بیرون نطق
 بشنو تو اکنون در هامی کمون
 مستان از انام پیشه مغاضم
 یعنی که معصوم قطب یگانه
 دافه بدستم جام جهان بین
 من مست هستم مست استم
 که در کشتم که در مساجد
 که خرقه پوشم که باوه نوشم
 که در سکوتم که در تکلم
 که غربت شرفم که جمع و فرقم
 که آب خاکم که باد و آتش
 که بر زمیسنم که بر سماسم
 سفته خبیثی در عین مستی

خفتیده در روی نفس تو چون بار
 اورا قلم زدن از تیغ اذکار
 از چشم جانت این پره بردار
 بیزن انا الحق به چه بدوار
 با دوت مبارک از سخت بیدار
 بر اوج اطلاق در عالم یار
 با نظم شیرین لفظ شکر بار
 داده نهانم کاسات اسرار
 غوث زمانه شاه سپه دار
 آن آن بسین آن پیر انجیا
 تو پیشکتم از جام شیار
 که رند زاهد که مست یار
 که عقدا تسبیح که شد زینار
 زین فقرت لزم زین موج خا
 که رعد بر قم که غیث مدرار
 که نور پاکم بیدون این چار
 که بر هوایم چون ابر در بار
 از کان وجدان در هام اسرار

خدمت ایشان با علی درجات کمال مشرف شدند و مجاز گردیده بولایت خود نیفتاد
 که توابع بدیشان است تشریف فرما شدند و طریقه ایشان را دران ولایت رواج کلمه
 شد و ضلائق کثیره بتوسط ایشان بدرجات کمال مشرف شدند الی الیوم نسبت

ایشان در اولاد و منتسبان ایشان جلوه گراست و مزار مبارک ایشان چون
لعل در کان بولایت بدخشان واقع شده یزاد و تیرک به رحمة الله تعالی و ستم

تذکره رابعه از منتخبان در ذکر قدوة الاولیاء
حضرت شاه غلام محمد ولد حضرت قطب الاقطاب
امام الاولیاء شاه حضرت غلام محمد معصوم رضی الله

خدمت ایشان بعد از تحصیل علوم ظاهری کسب کمالات باطنی از خدمت والد خود
حضرت قطب الاقطاب نموده اند و نسبتهای خاصه ایشان مشرف شده بدرجه
کمال و احوال رسیده مجاز شده چون والد ایشان خدمت ایشان را کمال و کمال
یافتند مسند شیخ را بایشان تفویض فرمودند و سایر فرزندان و مریدان بایشان
حواله نمودند و خدمت ایشان در حیات والد شریف خود بر مسند ارشاد احکام نمودند
برهنهای بریه مشغول شدند و هنگامه ارشاد و ارشاد ایشان در اطراف کناف
عالم انتشار یافت و جهان جهان خلایق از اطراف طریق خدمت ایشان سید و خلیفه
علیه شدند و اخذ فیوض و کمالات نمودند و مظهر اسرار و برکات گردیدند انقصه
مرجع کل در عصر خویش بودند و همه اخوان و اکثری از اقوام ایشان اخذ
فیوض و برکات از خدمت ایشان نمودند بموجب آیه کریمه اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ
وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا جوق جوق مردم
از فقرا و اغنیاء و سلاطین و حکام و مشایخ و اکابر و فضلا و علمای جوع آوردند
و خلفای ایشان در اطراف و کناف عالم انتشار یافتند و آن قدر در واج این
طریقه که در ایام ایشان شد چه از نفس نفیس خود ایشان چه از فرزندان و برادران
و غیره مجازان ایشان که حوصله کاتبان تعداد آن عاجز و زبان قلم از کتب آن قاصر از

اکابر شنیده شد که در مراقبه صبح و شام معموله ایشان زیاده از دو و از ده هزار مردم صبح می شدند و در مراقبه بعد از جمعه آن قدر جمعیت خلایق میشد که از اندازه حساب بیرون می بود حضرت می صاحب کلان و قدوة الاولیاء لقب ایشان بوده و عبادت مبارک ایشان چنان قرار یافته بود که شش ماه با عیال و اطفال و اخوان و اقربا و اولاد و تشریف می داشتند و شش ماه دیگر بی عیال و سر می بودند و همه عیال و اطفال و اقربا و ملازمان را با خود می آوردند و سر می بردند و در رنگ اردویی بادشاہی جمعیت خلایق در راه با ایشان می بود حتی که مسموع شده که پا لگی های مردانه و پا لگی های زنانه که از متعلقان ایشان همراه می بود گاهی بصد عد می رسید و گاهی زیاده از آن می شدند و سواری های دیگر مثل کجاوه و گاوی و ستور و غیره برین فیماس باید نمود و شنیده شده که ماهی قبل از سفر قوم را برای اصلاح راهبانی می فرستادند که از رگزار با قطع جنگل و خار و خاشاک می نمودند و مایه نجات طریق و منازل را تهیه می فرمودند و بخشش و سخا و کرم آن قدر که از ایشان بوقوع آمده پیش شرح نماید فی الجمله آیت می بودند از آیات الهی و رحمتی بودند از رحمت های سبحانی و تمام عمر شریف خود را بشغل احادیث بسر بردند و مسموع شد که چنانین هزار احادیث با سناد و یاد داشتند و بر هر فعلی که از ایشان صادر میشد حدیثی در آن باب می آوردند و آن فعل را مطابق بسوی بیت بساک می نمودند حتی که بر نوشیدن آب احادیث کثیره می فرمودند -

فقیر از زبان یکی از مستبانان ایشان شنیدم که یکی از علمای ایشان و بجزکت بعضی مرصاد تملوب با جاعله از طلبه جمیده خود برای مذکور بخد مت ایشان آمد و این عزیز در قوت علم و فصاحت

تقریر و بلاغت تحریر پر آمد علمای زمان بود چون در حضور عالی باریاب شد صورت علوم
 تمامی کمال از لوح دل وی جوگر دید بطرف تلاسین اشاره نمود همه آنها را نیز همان حالت
 روئے داد و بدینچه از آنها را حرفی بر زبان و بر دل نیامد از مجلس عالی برخاستند
 و بجل خود رفتند و کتب را کشودند خود را بقوت اصلی یافتند و بعضی مباحثه های دقیق
 را ابتکار پیدا میکردند گرفته روز دیگر باز به نیت سابق آمدند همان حالت اول دیدند
 باز رجوع نمودند چون از مجلس عالی بیرون شدند خود را بقوت اصلی یافتند روز
 ثالث باز آمدند و کتب را نیز با خود آوردند و مجرد ملاقات ایشان در خود نظر کردند
 و متوجه شدند خود را عاری محض دیدند کتب خود را کشودند از الف تا با فرق نمی نمودند
 آن عزیز با تامل میبند خود بر قدم های مبارک ایشان افتاده و اظهار معامله خود نمودند
 خدمت ایشان فرمودند که فلان بخت و فلان بخت را ضبط نموده آمده بودند و
 جواب هر یک را بیان فرمودند آن عزیز با طلبه خود مرید ایشان شدند و صحبت الی
 اختیار نموده از برکت صحبت ایشان بهره کلی یافتند و از مجازان شدند و خدمت
 والده شریفه نصیر حضرت بی بی صاحبہ قدس سرها که خواهر زاده ایشان یکی
 از صالحات کلمات زمان بودند می فرمودند که در سن هفت سالگی بودم روز
 بیست نهم رمضان مبارک را روزه داشتم و همان روز خدمت ایشان مرید شدم
 چون از تلقین فارغ شدند متوجه من گردیدند حالتی بمن روندا که لذت آن الی الیوم
 از من نرفته بهمانکه خلص نسبت علیه را بطریق اندراج النہایه فی البدایه بمن القا نمودند
 و آن قدر رسوخ عقیدت و کمال محبت که بجناب ایشان داشتند در تحریر نمی آید
 و کسیکه فی الجمله از جناب ایشان کم اخلاص بود آنرا بے بهره محض میدانستند و اگر از
 اهل طریق بوده با وسوسه معامله می نمودند اگر متنه نمیشد سلبت اومی فرمودند
 از آنها این معنی را فقیر و حق یکی از منتسبان عم شمس حضرت قیوم جهان قدس آورده

فخوره بالله من غیرت اولیایک الله چون مدت عمر مبارک ایشان با فقر اض رسیده
 شوق لقاء الله بر ایشان غلبه کرد طالب داعی آن شدند و بقرب ارتحال خود مطلع
 گردیدند و اظهار آن می نمودند و حظ با ازان بر می داشتند بسعادت کسی که در
 ماه رمضان مبارک را تمام به صحبت او نمودند و خجالت تراویح را بطریق معمول خود
 تمام کردند شب عید فطر با صحبت کلی بمسرح خود و منطجماع نمودند وقت نماز تجمید
 برای نماز برخواستند و وضو نمودند و او عیبه موقته آن وقت را خواندند و چهار مشغول
 شدند بعد از فراغ نماز به مسرح رجوع نمودند تا صلوة بین النومین واقع شود چون
 بخواب افتد بر نخوابند وقت صبح خادمه ایشان را برای نماز بیدار نمود و الحاح
 کرد از ایشان اثر حس و حرکت ندید فغان بر آورد و فرزندانش و متعلقان جمع
 شدند چون دست بر نفس میگذاشتند نفس متحرک بود و لطایف در سینه بے کینه
 ایشان بزرگ مشغول بودند و در عرض آن چون بر صحنه می آمدند خشک میشد و آئینه را
 چون فریبم و دماغ می آوردند اثر سخار نفس بر آن ظاهر میشد حکما و غیره متحیر ماندند
 آخر الامراض کشف در یافتند که ایشان رحلت نموده اند سنه هزار و یک
 صد و هفتاد و هفت هجری بتاریخ شب غره شوال که شب عید فطر باشد ازین دار
 پر مال بدین نوع ارتحال نمودند **وَإِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا لِيَلَيْهِ** و رجوعت پس از رحلت
 مبارک ایشان صورت جمعیت ظاهری در این خاندان کما هو نامند و تفرقه کلی رو
 نمود فقیر از زبان یکی از مردمان ایشان در قریه شب قدر توابع پشاور شنیدم که قرب
 ارتحال ایشان بخدمت رسیده بودم مبلغ سه روپیه نذر خدمت گذار شتم فرمودند این
 مبلغ را بر دارو نذر خود امانت بدار فردای عید فطر بر قبر من بیا شخصی آمده
 اظهار خواهد نمود که همین عدد مبلغ بدمه این شخص قرض داشتیم با و بدو اما این معنی را
 مخفی دار آن شخص گفت که از خدمت عالی رحمت شرم و بیکان خود رقم رو نذر

در این کتاب پیش از این در تاریخ اسد خان یک از مردمان خاص بود و فرزند و عمارت و صاحب مدعیان را بنامش نمودند که عاقبت از دست کسکشان فراب شد ۱۲ سنه ۱۲

بشهر آمدم خبر رحلت ایشان شنیدم بر قریب یک فتنه زیارت مشرف شدم بموجب امر عالی ساعته در آنجا متوقف ماندم دیدم شخصی غریب بیاید و زیارت کرد و بمن گفت که بنده ایشان مبلغ کذا اقرضه شستم احوال بفرزند ان ایشان اظهار کنم یا نه که ایشان در عز و والد خود اند من آن وجه را بر آورده بوسی دادم و گفتم ایشان این مبلغ برای تو بمن امانت داده بود و ندیگیر و بفرزند ان ایشان حاجت اظهار تو نمائده و ازین مقدمه زیاده از پیش معتقد ایشان شدم تو آنچه ایشان بسیار جمع شده است اما میر عیادت الدین قدس سره چند فری نظرم فرموده **نظم**

غلام محمد شه ابل و دل	امام هندی قطب مرقوم
مجدد صفت شاه مصوم فر	سعید ازل صبغة الله لقا
زنور و شش منقل آفتاب	بسان پدر بود صاحب لوا
چو زین دار فانی ملال آمدش	بشد عازم ملک دار البقا
ملانک همه خیر مقدم کنان	بشرف روضه شهابت نما
پیش او رشدا زمر قدش معتبر	چو شد روضه قدوة الالیا
زانوار آن روضه پر ز نور	بساط زمین گشت شکب سما
بتاریخ او شد ندایم ز خیب	بفر و وس جاگرد آن مقتدا

سواى فرزندان و اخوان و اقربای مبارک ایشان نیز دیگر عزیزان بسیار از خدمت ایشان بدرجه کمال رسیده اند از آنها خدمت مرزا عمر خان مشهوره خانى و خلیفه مسجدی استتالیف ترکمنی و خواجه نظام خواجه خدری و خواجه حبیب الله آینه ساز کابلی این هر چهار عزیزان از باقی مجازان ممتاز شدند و مردم بسیار از اینها اخذ طریق نمودند الی الیوم خلفای و فرزندان آنها ملتمس طریقند و ذکر باقی خلفای ایشان بطولین میکشد و ذکر فرزندان ایشان در تذکره خامس و سادس فرار

تا تاریخ ارتحال حضرت شاه غلام محمدرضا

عزیزان

نموده و ذکر اخوان در تذکره سلج این منتخب ثبت میشود انشاء الله تعالی و ختم این تذکره
 ببارشجره مبارکه که خدمت میرغیاث الدین بطریق قنومی در اقتساب است علیه نقشبند
 تابایشان نظم فرموده می شود - **هَذَا هُوَ نَظْمٌ**

چون پیشتر از نظم کونین
 جز شاه سیر لایزال
 می خواست بخود که عشق باد
 دریای تجلی صفاتش
 ناگاه ازان محیط سیر
 زان نور ظهور نبی باشد
 آمد ز عدم پدید کونین
 بشنو صفتش ز ایزد پاک
 سلطان مقربان در گاه
 تاج سیر انبیاء مرسل
 منشی صحائف حقائق
 در صدق وجود آدم
 یک لحظه ز هفت چرخ افلاک
 در راه توای رسول یزدان
 ز طاق صد اوقات خضرا
 اینجا به بارگاه مقصود
 این رتبه نیتج انبیاء است
 یارب بجمال شاه لولاک

کز غیر نبود نقش مابین
 کبود تخت بے زوالی
 تصویر یوشربانه سازد
 جنبید ز اقصای دانش
 گردید ظهور نور احمد
 بنیاد سداق سما شد
 خلیل ملک و گروه صنفین
 لولاک لما خلقت الافلاک
 شایان سیر علی مع الله
 نور دل اویس از کمال
 عنوان مکاتب و قانق
 مسجود ملائک مکرم
 بر جبت چو برق چیت چالاک
 میکائیل جبرائیل حیران
 بوسید قدم مرکب را
 مخصوص تو شد مقام محمود
 این جامه بقامت تزیین است
 فخر و جهان تاج افلاک

تبریز ابن شاه است بجان

یارب بشتہ سریر تصدیق
 باحرمت آن امیر عادل
 یارب بحق معلوم عثمان
 یارب بحق علی شہر دین
 یارب بشتہ ہدایت مابین
 یارب بامام اہل ارشاد
 باحرمت باقر و جلاش
 یارب بحق امام کاظم
 با آنکہ علی رضا ست نامش
 بانوردل تقی شہر دین
 با جذبہ عسکری و عاشش
 باحرمت مہدی و خروجش
 یارب بصفائی شیخ الاسلام
 یارب بامیر کرکابی
 یارب بابو علی جان با
 بایوسف تخت ملک یقان
 باحرمت شاہ غجدانی
 یارب بولائے خواجہ عارف
 یارب بولائے خواجہ محمود
 یارب بیقین پیر سماں
 باحرمت آن امیر سادات

سلطان صحابہ یعنی صدیق
 با آن شہر تخت کثودل
 غواص محیط نور فغان
 ابن عم خاتم النبیین
 سبطین رسول فخر کونین
 تاج الملوک زین عباد
 با جعفر صادق و کمالش
 آن کہف جاہر اکارم
 باید ز علوم و فیض عامش
 با سر نفی امام حق بیس پاد
 با بحر کمال بے زواش
 با طالع ختم سر و جوش
 آن قطب زمانہ پیر بطام
 باحرمت پیر خرقانی
 شہباز فضائی گلشن راز
 با آن مہ آسمان عرفان
 سر مست شراب مکانی
 آن بحر حقائق معارف
 با خواجہ علی کہ شمع دین بود
 آن شاہ سریر ملک انفاس
 آن بحر خوارق عادت

با حرمت ائمه نقشبند است
 یارب بحق کمال یعقوب
 یارب برضای پیر احرار
 با حرمت زابد نکو نام
 یارب بخشوع آن حق اندیش
 با حرمت ائمه شش دین
 با حرمت ذات خواجه باقی
 با آن شش بارگاه و سرمد
 یارب بوقار خواجه معصوم
 با حرمت آن شش فلک جاه
 با ائمه امام عارفان است
 با آن جذبات شاه مرحوم
 یارب بر موز آن نکو زاد
 شائسته آن سریر بسند
 با حلقه ذکر صدقیانش
 با باو و شهان کشور فقیر
 با تیسر و زندگان آن راه
 با شیر و شان بیفشه راز
 با ذکر سبحان علیسا
 فیض بغیاثی از کرم بخش
 گرچه به فصل رستم و بد

از پر تو ذات بهره مند است
 کو داشت بجزبال مغلوب
 مولج محیط بحر انوار
 کو بود در و اج دین اسلام
 فیاض زمانه خواجه درویش
 سیم رخ فضائی قاف تکمین
 که خویش فناست با تو باقی
 قطب ملکوتی شیخ احمد
 کو در صف اولیاست قیوم
 قیوم زمانه صبغته الله
 شمس فلک محققان است
 قطب جهان غلام معصوم
 فرزند رشید قطب و تاد
 یعنی شش دین غلام محمد
 با جذب لقلندرانش
 با جوهریان گوهر نکر
 با هم نفسان ذکر الله
 طائر صفقان عرش پروا
 با منجذبان صحن جنبه
 یک مشرب زان می قدم سحر
 بخشا بطیفیل آل احمد

در محفل قدس محرم سال	بانور تجلی همدم ساز
یک جرعه ز جام سخن قرب	دل می طلبد دیده تو یار

از خدمت ایشان شش فرزند خلف شدند اول خدمت حضرت جیو صاحب که در احمد شاه می مدفون اند اسم ایشان شاه غلام حسین است ثانی خدمت حضرت جیو صاحب که با والد خود در پشاور مدفون اند اسم ایشان شاه غلام حسن است این هر دو حضرات از باقی اخوان ممتاز بودند و نسبت علیه با وجود صحبت پدر از جد بزرگوار خود حضرت قطب لاقطاب حاصل نموده بودند و به بشارات عالی از ایشان سرفراز گشته چون احوال این هر دو و اکابر تفصیل می طلبید برای ذکر احوال هر یکی تذکره علییه مذکور میشود انشاء الله تعالی و این هر دو بزرگواران یک الله بودند و والده ایشان از اولاد حضرت شیخه انجن والافس جناب حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی شیخه سید عبدالقادر رجیلانی رضی الله تعالی عنه بوده است از آن خدمت والد و جد ایشان حرمت این هر دو فرزند را زیاده از فرزندان دیگر داشتند باقی چهار فرزند آن ایشان در این تذکره مذکور می شوند فرزند ثالث حضرت قطب لاقطاب ننگ در یاسی عرفان غوث الزمان حضرت میان عبدالرحمن قدس کسره از جمله اصحاب و یاران مخصوص ممتاز بحضرت پیر دستگیر خود و رفیق حیات بارشاد و طلاب و مرجع خلافت آن وقت اعلی و ادنی صاحب کشف و کرامات در شان آن ولایت پناه هو بیاد او آشکارا بود اکثر خلفائی ایشان در اتکالی پشاور و احمد شاه می خلافت و ارشاد و پادشاهانند و میان عبدالرحمن که فرزند ثالث ایشان است در حضور والد خود رحلت نمود و بسیار مردم داخل طریق علیه بوسیله او شدند و بسیار صحبت مؤثر داشت از دس یک پسر خلف شد حضرت میان محمد مشکاک نام از چشم معذور بوده و

حفظ کلام مجید داشت و بعضی علوم لایه می را بیاد داشت ارشاد می نمودند فرزند سراج
ایشان حضرت میان محمدی نام داشتند خدمت ایشان در علوم ظاهری پایه مولویت
داشتند و شعر بسیار خوب می فرمودند و دیوانی دارند تمام در نعت بن جناب نبوی
صلی الله علیه و آله و صحبه اجمعین نموده اند و تخلص خود را الطیف قرار داده اند این غزل
نعت از فرموده ایشان بسیار فخریه بود و ایراد نمود نعت محمد صلی الله علیه و آله

ای که تو احمد محمود و محمد لقبی
ای که شایان جهان جمله گدایان تو
بو البشر را ز وجود تو شرف رکوبین
چرخیل چه کلیم و چه بنجی و چه مسیح
هو با صلح و دوا و سلیمان یوسف
توئی ای مرسل قوی که به پیشیت دارم
گشت مست می اخلاق تو ای حج کل
ای توفیقی مضری المذنی المسکی
جز شنای تو نیاید زمن نامه سیاه
دعوی مدح تو کردن نه بطفه زیبا

سید باطنی و هاشمی و مطلبی
رحمتی عالمی و خواجه قدسی نسبی
که ز نسلش چو تو متاثر شد هیچ نبی
همه حیران کمال تو بدین بو العجیب
روز محشر بتو محتاج شفاعت طلبی
با همه علم و فضل روح امین حکم صبی
چه جز نبوی چه شمالی و چه شرقی غزلی
مه خورشید تغافل حدیق عربی
ذکر فکری سحری ناله و افغان شبلی
گرچه گفته سخن چند وی زبلی ادلی

و خدمت ایشان بعد از والد شریف خود و خدمت عم بزرگوار خویش حضرت
مشهد قیوم جهان گردیده اخذ فوائد زوایند نموده اند از ایشان پرسخلف شده و فرزند
ناصر ایشان میکان خیر الدین اند از ایشان یک پرسخلف شده میان محمد عمر نام
فرزند سادس ایشان میا از عبدالمرحوم نام بودند و از ایشان پرسخلف شده اند از علمیه هم همین

تذکره خاص از منتخباً در ذکر حضرت جیومنا

شاه غلام حسین اول ایشان قدس سره

خدمت ایشان ابتداءً اخذ طریقۀ علیہ از خدمت جد بزرگوار خود نموده و از نسبت عالیہ ایشان مستفیض شده بامر مبارک جموع بوالد ماجد خود کردند و سلوک تسلیم را بخدمت ایشان با تمام رسانیدند و مجاز شدند و در حضور والد خویش بارشاد مشغول بودند جماعت کثیر از ایشان مستفاد گردیدند و ارشاد ایشان عالم گیر شده چنانچه در عصر خویش مرجع کل بودند و قوت علمیت ایشان پنج کمال بوده و پایه معرفت و کمال حال و احوال بلکه از حال گذشته بمحول حال پیوسته بودند خلفای صاحب کمال از ایشان بوقوع آمدند و در اطراف عالم انتشار یافتند و طریقۀ راج کلی دادند اگر تعداد خلفای ایشان نموده شود بنظویل خواهد انجامید و سخا و کرم ایشان زائد البیان و مذکور هر سان است و وفات ایشان در عنایت واقع شده در بلده قندبار و مدفن مبارک ایشان در بلده مذکور قرار یافته و بر مزار مبارک ایشان مخلصان احاطه در مسجد و حوض و اکنه فقر ساخته اند امر و مرجع کل اجماعی آن بلده مزار فیض آنار ایشان است و قبور اموات آن شهر در چهار رحمت و ثمار عالی قرار یافته طرف شرق شهر متصل بدان کنارجوی شاه واقع شده طوبی لمن زاده و فرزندان گرامی ایشان چهار بوده اند اکبر آنها میهن غلام مجتبی نام داشتند و از والد خود مجاز بودند و خلاق بسیار از ایشان اخذ طریقۀ نموده اند و خلفای بسیار از ایشان برومی کار آمده و در قندبار و بهرات خلفای ایشان رواج کلی دارند و علمیت ایشان بخدمت مولوتیت بوده از ایشان دو پسر خلف شده اما در حیات ایشان صغیر بودند

ذکر فرزندان ثانی حضرت جیو صاحب ^{رضی} که ایوم در قید حیات اند و صاحب سجاد و کبار ایشان اند هم ایشان میان ادیبان است و مشهور

حضرت میان قاضی انداخته طریقه علیه از والد ماجد خود نموده اند و بدرجات کمال فائز شده
 و صغیرن مجاز گردیده بودند و عالمی از ایشان اخذ طریقه علیه نموده فائز گردیدند
 احوال وجود شریف ایشان بسی معتنم است و سلسله اکابر از ایشان برپا اخلاق
 و اوصاف ایشان در قید قلم و بند رقم بتعسر گنجایش یابد و قوت علمیت ایشان مستثنی
 از بیان است و تمام عمر را بتدریس بسر برده اند احوال مشغول دایمی ایشان قرادتی صحیح بخار
 شب روز و آن مشغول اند فیه چون اکثر بصحبت ایشان رسیده مجلس ایشان را
 خالی از مشغول کتاب مذکور نیافته ام و در علوم و معارف حضرات ایوم کم کسی را چون
 ایشان اطلاع خواهد بود و بیان معارف به تحقیقات لازمی و تحقیقات واجبی از
 ایشان باید شنید فی الجمله مجموع فضائل کمالات ظاهری و باطنی اند و با حضرت
 میان فضل احمد جی مرحوم صحبتها نموده خطها گرفته اند اللهم متع المسلمین
 بطول حیاته میرحم الله عبده قال امینا و قرزند ثالث
 حضرت جیو صاحب میان محمد عینی نام داشتند
 و در علمیت فائق وقت بودند و از نسبت والد خود بهره ور و مجاز و رسوخ عقیده
 کلی با جد و مبارک خود داشتند و آثار صلابت و جماعت از ایشان ظاهر و وجد کمالات
 از ناصیه ایشان پدید چون مدت عمر ایشان با فقر اض رسیده در بلده پشاور رحلت
 نمودند و رجوار جد بزرگوار خود آسودند رحمة الله علیه رحمة واسعة چهارم فرزند
 حضرت جیو صاحب میان غلام رسول نام داشتند و در ابدان
 نشوونمای جوانی رحلت نمودند رحمة الله علیه رحمة واسعة

تذکره سادات از منتجب سادات و ذکر حضرت
 شاه علاء حسن فرزندان ایشان قدس الله تعالی عنهم

خدمت ایشان اخذ طریقہ علیہ از خدمت جد بزرگوار خود حضرت قطب قطاب
 نموده اند و نسبت ہائی خاصہ ایشان بہرہ مند گردیدہ باذن مبارک ایشان بسجوع
 بوالد خود نمودند و سلوک طریقہ را بہ ترتیب از ایشان کردہ اند و بہ درجات کمال
 و کمال رسیدہ مجاز شدہ اند و در حیات والد خود بارشاد مشغول بودند و عالمی
 از ایشان اخذ طریقہ نمودہ اند آن قدر ارشاد ایشان وسعت پذیرفتہ کہ مرتبہ
 اول کہ یکم آمدند روز اول ہنزدہ ہزار کس رجال و نساء در نزد ایشان داخل
 طریقہ شدند و روز دیگر از کثرت خلایق حساب و سیاہہ را موقوف نمودند و خلایق
 صاحب کمال از ایشان بسیار ماندند و ارشاد ایشان انتظام کلی یافت و در
 ہر قریہ از قزاقی کابل خلیفہ از ایشان متکمن است و کذا کہ دیگر بلدان و مسجوع
 گردیدہ کہ آن قدر جذب و صحبت ایشان بود کہ اکثر مردم حلقہ ایشان بہوش
 میشدند و بعضی بجنون مے رسیدند با وجود مراعت طریقہ کہ مدار آن خفیہ است
 اہل حلقہ ایشان ضبط خود نمی توانستند نمود و آل بوجہ مے کشید و از کثرت
 توابع و غلغلہ در تمامی محلہ مے افتاد و در گہ از انہجوم خلایق بستہ می شد و بر ہمہ آہنہا
 و جد سربت می نمود و در کوچہ و بازار مدہوشان سہر شا را افتادہ بودند و یکی از
 مردمان ایشان ترو فقیہ نقل نمودہ کہ روزی وقت را در یافتہ بخد مت
 عرض نمودم کہ مدار طریقہ عالی بسکوت است و حضرت نیز امر سکوت مے نمایند
 اما مردم خود را نمی توانند یافت باعث آن چہ باشند تبتم نمودہ فرمودند کہ
 شیرستان نقت بند می کاسات می قادری مے نوشتند یعنی نسبت ما از نسبت
 مادری چاشنی از نسبت قادری گرفتہ از ان نشہ دو بال دارند و ضبط خود
 نمی توانند نمود و خود ازین افیون کہ ساتی در می افگند ہجر یقاز انستہ و شمار
 و آخر عم نسبت مور و فی بر ایشان غلبہ کرد اہل صحبت ایشان تمکین و وقار

آمدند و از غلغله و بیقراری تسکین یافتند خدمت ایشان رساله در بیان سلوک و تسلیک الملامت فرموده اند و کار را بر طایبان سهل نموده و دوران بیس مدارج معارف را بیان کرده اند و در مجلس عالی ایشان آن قدر صلاحات ایشان مستولی بود که کسی را یارای تکلم نبود و مزاج مبارک ایشان جلال امیز بود و در صحبت ایشان در دلها متکین فقیر صحبت ایشان را در صغیر یافته بودم آن قدر التفات و مهربانی که می نمودند هرگز یارای تکلم نداشتم بخاطر فقیه نیست که در حضور ایشان تشکلم شده باشم نقل تصرفات و خوارق ایشان از حد زیاده سموع شده اکثره بخاطر نمائند و از آنچه بخاطر نمائند دو سه تصرف ایشان نوشته میشود و تصوفی عبد الله نام مرده از مستغنیضان ایشان ظاهر نمود که روزی در نواحی کابل بقرب چادری ایشان بودم پانگی مبارک ایشان را در سینه می بردند ناگاه قطعه ابرو بر آسمان ظاهر شد و پهن شدن گرفت مقارن دلمان کوه چند سیاه خانه از قبیله همند نزول نمود و بودند خدمت ایشان بجانبلرنگاه نمودند باز بطرف سیاخانه دیدند و ساعتی متعال شدند و بفقیر خطاب نموده فرمودند که زود خود را باین سیاه خانه برسان و با آن بگو که فلانی در اینجا می آید اگر قبول کردند زود میا فقیر خود را رسانیده پیغام رسانیدم آنها از قبول نزول ایشان ابا کردند خدمت رسیده معروض داشتم مبارک خود را جنبانیده بر زبان مبارک آوردند الراضی بالاضرها لا یستحق التظفر فرمودند که مردم قدام را بقلعه خود را بنهاده خود مقدم شود و در تپه مکان ناکه باران شدیدینظر می آید فقیر صوفیان را که در قدام بودند بقلعه خود راه نمودن شدم و خود مقدم شده تپه مکان نزول ایشان نمودم چون خدمت ایشان بد رقلعه رسیدند باران بشدت تمام ریزش نمود و خدمت ایشان مکر بقلعه درون شدند فقیر ترسیدم

که مبادا از من ملول شده اند معروض داشتیم که باعث ملال ذات عالی چه باشد فرمودند که در برابر پلائی بسرا بل سیاه خانها بنظر آمده بلتی بر رفع آن شدم معلوم نمودند که اگر نیز غیب ترا در خانهای خود بپردازند این بلیه نجات یابند و آنها زول مراد در مکان خود قبول فرمودند آن بلیه بر آنها واقع شد بر برج قلعه برآمده مشاهده احوال آنها بکن فقیر از برج متفحص شدم دیدم که سیله عظیم از کوه آمده و خانهای آنها را بر داشتند بدریا ملحق نمود و آنچه را بعض رسائیدم فرمودند که الراضی بالضره لا یستحق النظر

نظم

نہے غلام حسن پیر عاقب کمال
بفرقتش زہمہ شہر غلغلہ برخواست
سحر چشم کو اگر فشانہ قطرہ رنگ
زیر عقل چہ بنتم وصال بخش
زابل شہر شنو کر غش چہ میگویند

پہو کرد عزم مسلم بسیر غ عدن
بماش ہمہ جامع شد چہ چہ زن
زعم خون شفق شام کرد ترو امن
جو اب دکہ تاریخ شان مجواز من
شیند از ہمہ سونو عہ غلام حسن

مزار شریف ایشان در پشاور در جنب والد بزرگوار خود متصل م قد
حضرت قدوة الاولیاء سمت مغرب است **اَنَا بِلَيْكِهِ وَاَنَا الْبَيْتُ** راجعون
خدمت ایشان کثیر الاولاد بودند اما پسران ایشان سوامی نبات هفت نفر خلف
شدند فرزند اول ایشان میان غلام اسمعیل نام داشتند و بحکام
و کمالات آراستہ بودند مکین و قار شعا ایشان بود از علوم ظاہری بہرہ کلی داشتند
و سلوک باطنی را بخیر مت والد خود با تمام رسائیدہ بودند مردم بسیار اخذ طریقہ

از وی نموده بودند و بعد از والد شریف خود بر مسند والد در پشاور بودند و فرزندانشان
ایشان والد فقیر اند که حضرت شاه غلام نبی نام داشتند و والد ایشان نیز از
سادات کرام بودند بعد از بهره علوم ظاهری کسب کمالات باطنی از خدمت والد خود
نموده اند و مجاز گردیده و نامه ارشاد بدستخط جد شریف برای ایشان نزد فقیر موجود
است ایرادی در در **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ**
عَلَى الرَّسُولِ الْكَرِيمِ معلوم جمیع طالبان راه حق سبحانه و تعالی و جمیع مخلصان
حضرات عالی شان غزنی و کابل و کوه و امان و قندهار و ترکستان بوده باشد
از این جانب فقیر غلام حسن سلام سنت الاسلام مطالعه نمایند و حسن الاوقات
با جماعه در ایشان در حلقه ها و اذکار ختم در دعائے سلامتی ایمان شمایان مخلصان
مشغولیم بعد از آنکه مغنی نماند در این وقت فرزند ارشدی جامع الکمالات نور
چشمی میسر غلام نبی که اجازت نامه چهار طریق که مراد نقش بندیه
و قادریه و چشتیه و سهروردیه است به موجب امر حضرات عالی شان
رخصت این چهار طریق را داده شد هر طالب که ذوق طلب راه حق علی علما
در طریق حضرات عالی نقش بندیه و جمیع طریق با باشد مرید شوند که بهره خواهند یافت
و خوشنودی حضرات عالی شان خواهد شد و نجات و این در این است از کمالات
حضرات ایشان بشرط آنکه بر سجاده شریعت مستقیم و بر حب و لیا، الله و مرشدان
طریق مستقیم و سرگرم باشند انشاء الله تعالی کمال کامل خواهند رسید
و خدمت فرزند ارشدی جامع الکمالات میسر غلام نبی را نیز تمامی انجام
داوه باشند که باعث رضای حضرات عالی شان و رضامندی این فقیر خواهد
شد چه که شما جمیع خلیفه های مریدان را با ایشان سپرده شد میباشد که در خدمت
ایشان حاضر باشند و اگر هر کدام روگردان این خاندان حضرات شود خدا و رسول خدا

و حضرت عالی شان و نیز این فقیر از او نارضا باشد چه را که رضای فرزندى رضائے
فقیر است زیادہ چہ نوشتہ شود۔ والسلام علی من اتبع الهدی۔

ذکر خوارق عادات ایشان رضی اللہ عنہ

خوارق بسیار ایشان مخلصان اطہار می نمایند کہ ایراد آن بتطویل سے اینجا مذکور آہنا
تقلے از زبان حضرت والدہ بیاد فقیر است نوشتہ می شود والدہ فقیر سے فرمودند کہ در
ایامی کہ ترا حاصل بودم روز سے والد تو فرمودند کہ بخانه ما فرزند زینبہ تولد خواهد
شد و چون این حال سیاه کہ بر صدر من است بر صدر او خواهد بود و طویل العمر و غیرہ
بشارت عنایت نمودند چون تولد شدی بعینہ ہمان نوع خال کہ بر صدر والد تو
بود بر سینہ تو بودہ است و الی ایچین آن خال بر صدر مائل بہ پہلوئی چپ فقیر
موجود است و کذلک وقت حمل برادر فقیر میان ضیاء الحق نیز فرمودہ
بودند کہ خالے کہ بر کتف من است بر کتف این پسر خواهد بود و ہم چنین وقت حمل
ہمیشہ نیز فرمودہ بودند کہ این مرتبہ بخانہ ما دختر تولد خواهد شد و در جوانی صلت
خواہد کرد و فوق کما الخیر خدمت مرشدی حضرت قیوم جہان سے
نرمودند روزی والد شما کتابتے بجانب من نوشتہ بودند در آن کلمات نا ملائم
ثبت نمودہ بودہ مخاطران آمد شخصے پرسید کہ چہ مکتوب است کہ شمارا ملول
ساختہ است گفتہ کاغذ غلام نبی است کہ مقدمات نا ملائم نوشتہ است در آن
ہنگام ملہم ساختند کہ حضرت غلام نبی گوی کہ سے پایہ محبوبیت دارد و از محبوبان ناز
مستقول است خدمت مرشدی حضرت قیوم جہان قدس اللہ سرہ
الاقدم میفرمودند کہ ہے طالع والد شما کہ در آخرت اورا ہم مقام حضرت
بنی صاحبہ می باید شد کہ مقدمہ زوجیت این امر استدعی است

مفعول

روزی رساله منظومه والد شریف در دست فقیر بود فرمودند که چه در دست داری
 رساله را بخدمت گذاشتم دیدند و بسیار پسندیدند و تحسین نمودند خدمت ایشان را
 در توکل پایه بلند و عالی بوده حتی که او را معین هرگز نمی پسندیدند و مردم از مشاهده
 اخراجات و کثرت عیال و خدمت صاور و وار و وصوفیان مقرر می که همیشه در
 خانقاه بودند متوجه ماندند و حمل می نمودند که ایشان در کیمیا دست رس دارند
 بعضی بخدمت ایشان ظاهراً نمودند که نثار در کیمیا دسترس عظیم است چه شو و
 که ما را نیز بنمایند خدمت ایشان تبسم نموده فرمودند که کیمیای باکتبی نیست ^{میست}
 است که بنمودن راست نمی آید و آن توکل کامل است که از مو اهراب ایزدی است
 مرتبه ثانی که فقیر بجز حج بقصد بار رسیدم و بزیارت ایشان مشرف شدم بفقیر
 فرمودند که قرب رحمت معلوم می شود و ترانبا باید که از نزد من بروی حج فرض ادا
 ساخته باید که با من باشی و بعد از من سر پرستی عیال و خدمت فقرا نمای فقیر
 معروض داشت که از کابل بار او حج برآمده ام و الحال تقاعد خیل بر من گران است
 امید از کرم عالی آنکه فقیر را رخصت فرمایند آب چشم آورده فرمودند که حسبنا
 الله و نعم الوکیل ترا بخدا سپردم وقت رخصت تا بیرون شهر بواقع
 برآمدند و ادعیه سنون و واع خوانده فرمودند که از راه خدا گردانیدن محال است
 و الا نه رخصت نمیدادم چه ابار دیگر ملاقات معلوم نمی شود از فقیر گریه کنان جدا
 شدند و فقیر نیز گریان بودم فقیر چون بشرف زیارت روضه مشرف شدم
 معلوم نمودم که بطریق غزالی معامله در میان آمد چون فقیر از احکام حج خلاص
 شدم و از زیارت کامیاب گردیدم بسرعت از راه خشکی مراجعت نمودم
 و در راه موانع بسیار واقع شد چون بشکار پور رسیدم خبر از حال ایشان رسید
 تا سفا و امن گیر شد ان الله و اننا الیه راجعون سینه نهز او و صد

و بیست و شش در ماه جماد الاول بجزار رحمت حق مشرف شد و مدت عمر ایشان پنجاه و شش سال شد و در ایام مرض مریدان را فرمودند که تا آمدن محض من کسی بچهره ننمایند و چون او بیامد از مشغول شوید و دیگر وصایا بمریدان نمودند و وصیت برای فقیر نوشته بدست ملاها رقی که از ملتزمان صحبت ایشان بود او ند و تا کسب نمودند که بدست دیگرے سخا بهی داد و در آن بعضی اشعار رنگین از زاده طبع خویش ثبت فرموده بودند **لله الحمد** که آن و ولایت بفقیر رسید **ع**
نظم
 بوسیدم بر مرد مکی دیده نهادم بدو این قطعه در ماده تاریخ ایشان از فقیر منظوم شده

چون شد برون ز جیطه این خا که داد
 در برگرفت شایه مقصود در زمان
 با داروان قدس و الا ان عاوان
 چون خمره بین المل جهانی نمک دهن
 بروند روح انور او را بر تقدسیان

آن عارف دلی که غلام نبی به داد
 عریان شد لباس جسد پهل وصل یا
 در مرغزار قدس بصد گونه آب تاب
 گفتم خود بسال و در سالش جویا
 گفتا که رو تو با سر ساش حساب کن

فرزند ثالث جد شریف میان مسجد اند و والده ایشان صبیته جناب
 فرد الکاملین سمرست با و قسیم فنا فی الرسول حضرت شاه صبیحه **الله**
 جیواست که در ذکر او شان رمرے بدان رفته الحال اکبر اعظام فقیر ایشانند
 و در باجور بارشاد فیض شاد مشغول اند و مردم آن نواحی بایشان اخلاص
 کلی دارند حکام و رعایای آن نواحی از مخلصان ایشانند و هه زندان داعج
 جد شریف میان ابوالحسن اند و هه زندان بیخند ایشان میان
 عبد الوهاب است و هه زندان ششم ایشان میان حاجی
 نام دارند و هه زندان هفتم ایشان میان غازی است و این هر دو
 صاحبزاده که اخیر فرزند از زینب والده و الذقیه اند و نسبت بنزد والد فقیر یافته اند

۱۲۳
 بیست و شش سال
 او را بر تقدسیان

تذکره سابع از منتخب سبک دس ذکر احوال حضرت شاه
 عزت الله و باقی فرزندان حضرت قطب الاقطاب
 شاه غلام محمد معصوم رضی الله تعالی عنه

فرزند دویچ حضرت قطب الاقطاب شاه غلام محمد معصوم احمد نام داشتند
 در محبت والد شریف خود فانی بودند و از آن محبت ستانج کلی یافتند از ایشان یک
 پسر خلف شده میان نثار احمد نام و میان سراج احمد فرزند وی
 بوده فرزند ثالث حضرت شاه نور دین نام داشتند میان
 بدالدین ولد ایشان بود و فرزند رابع حضرت قطب الاقطاب
 میان عبدلقدوس نام دارند از ایشان یک پسر خلف شده فرزند
 خامس ایشان حضرت شاه عزت الله اندر مدت ایشان اول از والد
 خود مشرف شده سلوک بخندمت برادر خود قد و اولیاء حضرت شاه غلام
 محمد نموده اند و با علی و درجات کمال فائز شده و به نسبت خاصه مجد دی رسیده
 اند و از خدمت برادر خود و مجاز گردیدند و جهانی از ایشان منور شد و معامله ارشاد
 ایشان عالم گیر بود و خلفای ایشان طریق جاری دارند از باب جاه و ریاست را
 رجوع کلی بخندمت ایشان بوده اوصاف اخلاق ایشان مستحق کتاب علییه است
 خدمت ایشان مرتبه مداریت داشتند سخاوت کرم ایشان سنت بر اهل زمان گذشته بود
 زمت عالی ایشان بنوعی بود که دنیا و مافیها در نظر ایشان حکم متاع غرور داشت اگر بالفرض
 تمام متاع دنیائی با ایشان تعلق میداشت و آنرا بسکس میدادند هنوز از عطایلی
 خود محبوب می بودند آن قدر مهربانی که بر فقیر داشتند اگر احصائی آن نمایم مثل ریح این مجرب

جمع شود و خدمت ایشان بپرسنوں سید در بلده کابل بوصول حضرت یاری مشرف شدند
 بتاریخ و دوازدهم بتابعیت سید البشر سفر از گز دیدند **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** بیرون
 شهر کابل بر تپه مشرف بر حین در دامن پشته منجبان شرقی بلده مذکور آسودند احد
 خان نوزسی که از مردمان صمیمی ایشان بود بنامی مزار فیض آفتاب ایشان نموده مسجد و
 احاطه و چاه و مکان ترتیب داده و تیمور شاه با و شاه درانی با عینکه قریب مزار
 ایشان است سسی بگلاب باغ و در مزار ایشان گذاشت و احمد خان مذکور
 بعد از وفات بموجب وصیت در تحت قدم ایشان مکان یافت طوبی له و کثیر
 ایوم مزار مبارک ایشان مرجع خلائق است یزاد و یزاد که بدر جهت از ایشان هفت
 پسر خلف شدند اگر آنها میان شاه بیگ است که مسند ایشان با و تعلق دارد و در یادگار
 برهنه نمونی بر مشغول است که نزد تانی ایشان میان شاه نواز نام شویست در صورت این
 خدمت زاده را خیلی مشابیهت بود که شریف خود بود و اکثر عمر در بخشان بسر برد و آخر پیکار شد
 و آنجا رحلت نمود این هر دو خدمت زاده مذکور خیلی محبوب و الدنود بودند سوائی این دو
 خدمت زاده پنج فرزند دیگر حضرت شاه عزت الله قدس سره داشتند حافظ
 عباس و میان ایناس و میان علیم الله و میان نعمت الله و میان حرمت الله
 اللهم وفقهم فیما تعجب و توضیحی ذکر فرزند سادس حضرت قطب الاقطاب شاه غلام محمد معصوم
 رضی الله تعالی عنه جناب قطب الاقطاب و العارفین نموت الکاملین حضرت پیچده صادق و قید حیات
 پیر سرست با و ه قیوم حضرت حاجی غلام محمد معصوم نور الله تعالی
 مرقده و جناب قطب الاقطاب حضرت غلام محمد قدس سره بر سر تعیت
 نبوی علی صاحبها الصلوٰة والسلام محکم بدرجه کمال و محبت حضرت ذوالبرکات
 قدس الله اسرارهم مزین بعلم و تحصیل علم ظاهری و باطنی آراسته و سنج مرمت حضرت
 قبله و این خود بطریق مبارک مشرف شده بودند و مخلوقات الهی جل شانده از ارشاد

ایشان در دار السلطنة کابل و کوه دامن توابع و اطرافها هر طرف و از جلال آبا و اجداد دست
 مبارک ایشان هزاران کسان تبویب و انابت و تلقین مشرف شدند و از اعزاز ان
 و شرفیایان و عزیزان تا پیش مجلس صحبت ایشان به کس تاسر و سرایت میشدند و
 حرص و هوسهای و ریاضی بوجود مسعودی نداشتند و همواره ظاهر او باطناً بخلق
 محمدی علیه الصلوة والسلام آرمیده و عمر مبارک ایشان شصت و سه
 سال بود و در پشاور بجز ارضی رحلت نمودند از ان حضرت سه فرزند ان خلف
 شدند هر واحد سنه شاد و کمالات موری و معنوی آرمیده بودند حضرت
 میان محمد اسحق و میان حضرت غلام محمد الدین و حضرت میان
 محمد یعقوب ذکر فرزند سابع حضرت قطب الاقطاب میان عبد احد
 اند مشهور بر میان کالو جیو از ایشان چهار فرزند خلف شده میان غلام رسول
 و میان غلام رحید و حافظ عبد الحمید و میان فضل حق ذکر فرزند
 ثامن حضرت قطب الاقطاب حضرت میان بشیر الله قدس سره که
 خدمت ایشان در عین نشو و نما می جوانی و قوت نسبت باطنی لا ولد علت نموده اند
 مکارم اخلاق زائد البیان است مردم کوستان و نغراب کابل و توابع مریدان
 ایشان اند که بعد از حال ایشان بخدمت مرشدی قیوم قیوم جهان
 گردیده اند یکی از مریدان ایشان نقل نمود که در ایامیکه ایشان امر بود و ندر و در
 سن و در رکاب ایشان بودم و در رکب ز شخصه بطرف ایشان نگاه انداخت گفتم
 مسل آن نگاه کویشد بعد بخدمت ایشان آمده گریه و زاری آغاز نمود
 پس از التجاسه بسیار پاره خاکی برداشته دادند که در چشم نم و بکش چون کحل
 الجواهر است از چشم انداخت فی الحال میناشد نفسانات ایشان را اگر بیان نمایم
 باید که نصف این مجموعه دیگر بیفزایم رحلت ایشان در غربت واقع شده

در بده لاهوت ازان جابوت ایشان را بدارالارشا و سرهند بروند و در جوار والد ماجد خود
 مدفون شدند مخلص متا ایشان و حضرت قیوم جهان قدس الله تعالی علیه
 الا قدس و والده حضرت بی بی صاحبیه از یک در بودند ذکر فرزند
 ناسخ حضرت قطب لا قطاب حضرت مرشدی قیوم جهان اند اسم
 مبارک ایشان در فهرست کتاب ذکر یافته و کیفیت احوال ایشان به منتخب سابع
 حواله نموده شد و باعث بجمع این مجموعه ذکر ایشان شده بیدت

مشوی را چون تو مبرر بوده

اگر فرزند گردد تو اشمل فرزده

منتخب سابع از بیت
 متنضمین بهت تذکره

در احوال مجدد مائة ثالث عشر غوث الجن والبشر
 قطب ان قیوم جهان زید اهل الله حضرت حاجی
 محمد صفی الله رضی الله تعالی عنه و منتسبان ایشان

تذکره اول از منتخب سابع در ذکر ولادت صورت
 حضرت قیوم جهان رضی الله تعالی عنه

ولادت کثیر السعد و ایشان چهارم ذی القعدة الحرام سنه هزار و یکصد و پنجاه و شتر
 هجری وقوع یافته از والد شریف ایشان منقول است که شبی که فدائی آن خدمت
 ایشان متولد شدند در واقعه بزیارت حضرت ابوالبشر علی نبینا وعلینا صلوات الله
 مشرف شدند و خدمت حضرت ابوالبشر در آن واقعه بوالد ماجد ایشان بشارت دادند

که فردا سخانه تو فرزندی تولد خواهد شد که عجب به روزگار و برگزیده کردگار خواهد بود و نسبت
 آبا و اجداد را وارث خواهد گردید و عالمی از و منور خواهد شد قدمینت لازم اورا بے
 مقتدم دانسته اسم مرا بوی گذار چون خدمت حضرت قطب الاقطاب از خواب چشم کشودند
 وقت صبح بود بوضو و نماز پرداختند در خانقاه علی با جماعت فقرائی بمراقبه مشغول بودند
 دیدند که کعبه حسنی سخانه ایشان نزول نموده و میگوید که برای زیارت فرزند تو متولد شده
 تو آمده ام درین بودند که خادمه از حرم سر آمده بشارت ولادت آن قره العین الولاية
 بسمع مبارک رسانید خدمت ایشان از بشارت پی در پی بفرحت تمام داخل حرم
 سر شدند و بمولد والائی آن نوباوه بتان مجددی و معصومی شتافتند و بوسه بر طاق
 ابروی آن شمره القواد دادند و در گوش ذمی هوش ایشان اذان و اقامت رسانیدند
 می آرند که چون آغاز تجسیم نمودند طفل نو متولد شده لب بکبیر کشود چنانچه حضار همه استماع
 نمودند بعد از فراغ بوالد ایشان آنچه شنیده بودند معروض داشتند خدمت ایشان
 امر بانجامی آن فرمودند و گفتند که این طفل فرد عصر خویش خواهد شد و صاحب معاملات
 شگرف خواهد شد و عالمی از نور ارشاد او منور و کامیاب خواهد گردید و مرابرائی تولد
 او گذارشته بودند بحال چون این نادره پیدا شد سبب بودن خود را درین عالم نمی بینم
 از والد ایشان منقول است که این طفل من چون لطفال دیگر اول لب بگریه بخشود
 بلکه ابتدائی لب بذکر مبارک اسم ذات کشوده و سه مرتبه بفضاحت تمام اسم مبارک
 را بزبان آورده بعد بگریه پرداخت و والد ایشان می فرمودند که عجایبی که ازین
 طفل می بینم اگر اظهار نمایم اکثری باور ندارند لهذا اسرار او را پوشیده می دارم بینت
 عرض نادان ز حالات تو حالی دیگر است: بچهره پوشیده حال از جمالی دیگر است
 و خدمت والد ایشان در ایام طفولیت این شجره ولایت تو جهات عالی خود را از ایشان
 دریغ نمی داشتند چنانچه خود حضرت قیوم جھان در و بیابان محض ز الانوار صفی

احمد فی کشف السرار المجدد ایما بدان نموده اند **هذ** هو هر چند که در ایام حیات صغیری آن کعبه را باب حقیقت این فقیر صغیر و خور و رسال بود فاقما از اسجا که در حصول کمال و برکات طریق درین سلسله عالیہ نقش بندید جلیله صغیر و کبیر و برنا و پیر و نسا و رجال و اجیاء و اموات مساوی اند لهذا آن حضرت قبله دارین و کعبه کونین قدس سره بموجب عنایتی که در حق من و اشتند بمقتضای امر الهی جل شانہ که بدان مامور بودند کمال اشفاق و عنایات خود را در باره این فقیر فی سائر فرزندان مصروف داشتند و در همان ایام طفولیت بدل ناقابل این بی حاصل متوجه گردیده تو جهات کثیر البرکات خود را از این ذره بمقدار دریغ نداشتند و اکثر بربشارات عالیہ و اشارات متعایه نیز می نواختند چنانچه بر بنی از بشارات که از زبان و رفتن آن عالی حضرت متعالی منقبت که در حق این بے بصانت صدور یافته در سائر اجباب اخیرا آن قبله الابرار در رنگ آفتاب نصف النهار بدرجه ششتم است چنانچه مقربان آن در گاه فلک جاہ را از استماع آن کلمات زاکیات در حق طفل چند ساله که مشاہره می نمود و تعجب و حیرانی می افروزد و بیت

بیت امروزی ایمان ما و جانان اسجا
بلبل مارا بطفلی چوب گل گهواره بود

تم کلامه العالی و کذلک از جمله ایشان حضرت قیوم زمان و حضرت عرفة الوثقی رضی الله تعالی عنهما نیز در حق ایشان بشارات عالی و اشارات متعالی علی التواتر و التوالی منقول است که شمه ازان خدمت ایشان در قصیده مدح حضرت قیوم الزمان نظم فرموده اند اینچنانچه خود ازان تمیناند که

میگرد و نظر

عروة الوثقی بان شه و انمود
گفت از نسل تو آید در وجود
بهر این مسکین بشارت که بود
بو معجب فرسے با لظاف و دود

کو بگانه عصر خود باشد چون
بر همه ذرات عالم ز امر هو
از محیط فرش تا عرضش غلا
اندرین دیر کهن زان نام دار
ای ندانی پاک چون و چنان
این صفی بیچاره مسکین گدا
حامل بار امانت شد به چهل
بر سرش از چار سوسه آفتابست
از حواس خسته خسته جان شده
خاطرش اندرش پنج ابر است
ماه کنعاش فتاده در چه
یونسش در بطن ماهی شد زبون
ای بخت شاه فرقان مجید
وئی بخت سائر ربا نیان
تا کند جان اندران حالت تبار

بل خلیفه حق لبد اندر زمین
هم چو خورتا بنده باشد نولو
جمله زویانندار شاد و هدا
در وقوع آید عجائب روکار
دستگیر و ره نمایی بیکسان
دارد امید عطا بے اتها
لطف کن از قوتش آور بفصل
دست برگیرش که وقت رانست
شس جهت راجع طبعش زده زده
ز روی جانش پایی بندش دست
آفتابی دل در ابر ناگه
از کرم آور ز ظلماتش برون
کن در آغوش آنچه در گوش رسید
گوهر گنج نهانش کن عیان
هر دل افروده را بخشد بهسا

از دست ایشان مسموع است که می فرمودند که در ایام طفولیت عجائب معاملات در
نظر من می در آمد و ظهور روح طیبیه و ملاقات صلح امی بنیان اکثر وقوع می یافت
روزی در ایام صبی با اطفال هم عمر خود بیرون شهر لاهور رفته بودم و در آن ایام سوار
نانک پرستان بر لواجی بلده مذکور تا شست می نمودند اتفاقاً در آن ساعت بر دست
کناری سوار بودم و برای اطفال کناری افشاندم ناگاه کرد سواران پدید آمدند و
اطفال گریختند و به شهر رفتند و من مطمع نشدم همچنان کنار خوب چیده با اطفال ندا کردم

که کنار ما بگیرند اطفال گفتند ما ندانیم و من بر آن اطفال می نگریستم و دیدم که از دهن
 اطفال آتش می برآید متحیر شدم گفتم چه شده شما میان را که آتش از دهن شما می برآید گفتند
 که ما اطفال بنیانییم چون اطفال که همراه شما بودند از حیث سواران رسکه گریختند و شمارا
 اطلاع ندادند ما یارای خدایت گذاری و محافظت شما آمدیم و نیز می فرمودند که در ایام
 طفولیت روزی در جنگل شدیم و با من کسی نبود شیر می را دیدم که در عقب من می آید
 و هر طرف که می روم متابعت من میکنند و دل من قوی بود و هیچگونه خطر به من راه نداشت
 چون از جنگل برآدم شیر از من تخلف ورزید و انتم که بدرقه من شده بود و نیز می فرمودند
 که روزی بر اسب سوار بودم و خادمان متعقب شده بودند برای می رفتم ناگاه اسب
 ایستاد و میرفت چون تفحص نمودم دیدم که شیر می حمله کنان از روی من می آید بجزدی که چشم
 من بر روی افتاد بسرعت تمام پس گردیده میگویی سخت دانستم که حفظ الهی با من است
 مصهر عله و انرا که تو رهبری نکرسی باکش نیست ازین نوع معاملات در
 طفولیت بایشان روی داده و سموع شده اگر شبت نایم تطویل اسباب خدمت
 ایشان بسن چهار سالگی از سایه بلند پایه والد شریف خود جدا شدند و ولایت
 نسبت علیه را به املا از والد خود گرفتند و بقیه سلوک را به تفصیل از خدمت
 برادر خود حضرت قدوة الاولیاء حضرت شاه غلامرشد حضرت علی بن ابی طالب
 بعد از رسیدن بسن بلوغ نموده اند چنانچه رمزی از ان در رساله خود آورده اند
 و خدمت حضرت قدوة الاولیاء بو صیت والد بزرگوار خود و قیقه از دقائق افاضه
 و رحمت ایشان نامرعی ندانستند میفرمودند که در ایام طفولیت یاد دارم که در هر
 مرضی که عارض میشد از فکر خود مصالح آنرا دانسته طبابت میکردم نافع می افتاد
 و نیز عنایت نموده اند که هر که بسن ده سالگی رسد در مزاج خود محتاج
 بطیبیب شود این معنی از نقض عقل او خوب میسرودد به

تذکره ثانی از مُنتخب سابع در ذکر رسیدن
حضرت قیوم جهان بسن بلوغ و کسب کمالات
ورسیدن ایشان بدرجات عالیات رضی الله عنه

چون عنایت بینایت جناب قدس خداوند می جل شانه شامل حال ایشان بود از
ابتدای نشوونمای جوانی شوق این راه و منگی ایشان شده عنان توجه شریف آن
سنتغی التعریف را در پی حصول کسب کمالات و وصول به محمول حالات گردنید
شویخته بیخونگی در طلب زرفانی نمود و آتش عشق در کانون سینه معارف
گنجینه ایشان انداخته خس و فاشاک ماسوائی مطلوب را بدان شعله جاگداز
در داد وجود شریف ایشان را چون طلای ناب از تاب التهاب بدر آورده
بجوهر پشمار و لالی آبدار معارف و اسرار مرصع و مزین گردانید چنانچه رمز
از ان کلام مبارک فرجام ایشان استنباط میگردد **وهذا هو خالص کلام**
آنکه چون پس از وفات آن حجسته صفات این پس مانده سرگردان صغیر
و خور و سال مانده بود از سایه بلند پایه پیر و پدر بزرگوار جدا افتاده لهذا از
غم مفارقت و الم هاجرت آن عالی حضرت متعالی منقبت زار زار چون ابر
نوبهار می گریست و سینه بریان خود را بآب دیده گریان تسکین میداد و گرد
قیهیم را از زجه غبار آلوده خویش بر و مال می کسی می افشاند و با هر که از جماعت
اقارب شیشه دل نمکین مجروح خود را می نمود بعضی بلفظ بشکن بشکن تا شکسته
گرد و اشارت بسنگ ملا تم می نمودند و جمعی به شیش سنان زبان جگر
ریش نموده نمک پاشی چشم حقارت طلبا تم می فرمودند تا سالی چند بر این
حال برآمد که عنایت ازلی حضرت لایزال شامل حال درویش گردیده دستگیری